

## یک با یک برابر نیست

زنگ‌ها اما سخت رنگ باخته‌اند. زنگ‌هایی که در آن نه نشانی از امید است و نه شادابی. زنگ‌هایی که می‌گویند یک با یک برابر نیست. سال تحصیلی جدید در حالی آغاز شد که در اثر افزایش مداوم شکاف طبقاتی و گسترش فقر، امید به موفقیت آموزشی و یک زندگی بهتر از چهره‌ی میلیون‌ها کودک در خانواده‌های کارگری و زحمتکش ربوده شده است. کابینه‌ی روحانی در تداوم و گسترش سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال، مدارس و آموزش کودکان را نیز به عرصه‌ی تاخت و تاز سرمایه تبدیل کرده و این‌گونه بر پیشانی اکثریت بزرگ کودکان، مهر فقر کوید.

به گفته‌ی مولوردی معاون روحانی، سه میلیون

بسان هر سال، در اولین گام پاییز، زنگ‌های آغاز سال تحصیلی به صدا درآمدند. زنگ‌هایی که می‌بایست زندگی را زیبا، چنان رنگین‌کمانی با میلیون‌ها پرندۀ آوازه خوان و کودکی خندان، در قلب‌ها و طنین سرودهای ارغوانی‌مان جاری گردانند، آن‌جا که در خلوت درونی خود، باغچه‌هایی را که با رنج و کار بارورشان ساختیم گل‌های برابری رویداده‌اند. زنگ‌هایی که می‌بایست برای همی کودکان به دور از نژاد، قوم، مذهب، جنسیت و موقعیت طبقاتی به یک رنگ و با یک آهنگ باشند. زنگ‌هایی که برای کودکان جدا از آن که والدین‌شان کارگر است یا سرمایه‌دار و وزیر و وکیل و قاضی پیام‌آور یک رنگی باشند، زنگ‌های که بگویند یک با یک برابر است.

در صفحه ۳

## علی ربیعی و سلاخی نهایی قانون کار (۲) در برابر تعرض سرمایه باید ایستاد!

در صفحه ۵

## جمهوری اسلامی، عامل مصایب افغان‌ها در ایران

روز ۱۶ شهریور، معاون هماهنگ‌کننده نیروی انتظامی استان فارس در یک کنفرانس خبری، از کشف "انواع مواد مخدر، اسلحه، پودرهای غیرمجاز و قرص‌های روان‌گردان، مشروبات الکلی و فیلم‌های مستهجن" و دستگیری ۹۰۰ نفر، از جمله "۲۷۷ نفر اتباع بیگانه غیرمجاز" طی یک "عملیات گسترده" خبر داد. در این کنفرانس خبری، همچنین، نمایشگاهی از "مکشوفات کلانتری‌های شیراز در ۴۸ ساعت گذشته"، به همراه "اتباع بیگانه غیرمجاز" در قفسی دارای کاغذنوشته‌ی "دستگیری اتباع بیگانه" برگزار شد.

انتشار عکس‌های "اتباع بیگانه غیرمجاز" با چشم‌بندهای سفید، چنان خشم و نفرتی را برانگیخت که چند روز بعد "مرکز اطلاع‌رسانی ناجا" ناچار شد "شایعات و خبرهای منتشره" را تکذیب و اعلام کند: "در

در صفحه ۸

## یادداشت‌های سیاسی

### بازخوانی دوباره پرونده جنایات کهریزک

در صفحه ۱۲

"حرام" خواندن دوچرخه سواری زنان، جلوه دیگری از  
ارتجاع گرانی جمهوری اسلامی

در صفحه ۱۰

## نقش نیروهای مسلح در تحکیم قدرت مطلقه‌ی خامنه‌ای

دیکتاتوری فردی شکلی از دیکتاتوری طبقه یا طبقات ستمگر جهان سرمایه‌داری، در شرایطی است که جامعه با بحران‌های عمیق و تضادهای آشتی‌ناپذیر و حاد مواجه است و طبقه حاکم قادر نیست تسلط و فرمانروایی خود را با آرامش و ثبات تأمین کند. بنابراین فردی که در رأس نظام سیاسی حاکم قرار می‌گیرد، تمام قوای دولتی را تحت سیطره خود درمی‌آورد و با تکیه بر نیروهای مسلح، سرکوب و اختناق و سلب آزادی‌هایی سیاسی مردم، نظم موجود را حفظ و از منافع طبقه حاکم پاسداری می‌کند.

این واقعیتی است که در طول حدود یک‌صد سال گذشته، مردم ایران همواره با آن روبه‌رو بوده و مادام که تضادها و بحران‌های جامعه ایران لاینحل باقی بمانند و نظام سرمایه‌داری حاکم به حیات خود ادامه دهد، راه گریزی از آن نیست. از همین‌رو است که با سرنگونی رضاخان، محمدرضا شاه عهده‌دار همان نقش پدر در برقراری استبداد و دیکتاتوری فردی، می‌گردد. رژیم سلطنتی سرنگون می‌شود، اما این نظم طبقاتی که پابرجای مانده است، خمینی را در جایگاه محمدرضا شاه قرار می‌دهد. خمینی می‌میرد و خامنه‌ای عهده‌دار این وظیفه می‌گردد و نقش دیکتاتور فردی را بر عهده می‌گیرد. اگر جمهوری اسلامی برافتد و آن‌گونه که برخی ادعا می‌کنند، یک جمهوری سکولار هم در ایران برقرار گردد، اما نظم اقتصادی - اجتماعی سرمایه‌داری پابرجا بماند، جبر شرایط حاکم بر ایران، وظیفه حاکم مطلق‌العنان را بر عهده روسای جمهوری مادام‌العمر دولت سکولار از نمونه تاجیکستان، آذربایجان و ترکمنستان قرار خواهد داد. آنچه این دیکتاتورها برای حفظ قدرت به آن نیاز دارند، یک نیروی مسلح و سرکوب سازمان‌یافته است که بی‌چون‌وچرا از فرمان‌های دیکتاتور تبعیت می‌کند و در ازای آن از امتیازات ویژه‌ای نیز برخوردار می‌گردد.

پوشیده نیست که در دیکتاتوری‌های فردی، عبارت معروف، دولت یعنی من، حاکم است و تمام ارگان‌ها و نهادهای دستگاه دولت، مستقیم و غیرمستقیم منسوب و تحت فرمان این "من" هستند. خامنه‌ای فرمانده کل نیروهای مسلح است که اساس و بنیان قدرت وی را تشکیل می‌دهد.

در صفحه ۲

## خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

در صفحه ۱۱

## نقش نیروهای مسلح در تحکیم قدرت مطلقه‌ی خامنه‌ای

رئیس دستگاه قضایی که جزء دیگری از ماشین دولتی سرکوب است، مستقیماً توسط او منصوب می‌گردد. گماشتگان وی در شورای نگهبان وظیفه گزین کردن افرادی را برای ورود به مجلس ارتجاع اسلامی بر عهده‌دارند که کمترین سوءظنی در مورد تبعیت کامل و بی‌چون‌وچرای آن‌ها از خامنه‌ای وجود نداشته باشد. این به‌اصطلاح نمایندگان، عموماً افرادی هستند که پیش‌ازین در یکی از ارگان‌ها و نهادهای سرکوب، سرسپردگی خود را به نظم استبدادی موجود نشان داده‌اند. باین‌همه، کنترل و نظارت خامنه‌ای بر آن‌ها دائمی است. شورای نگهبان بر بالای سر این مجلس، ریزودرشت مصوبات آن‌ها را تحت کنترل دارد و آن‌ها را تأیید یا رد می‌کند. اگر اختلاف و مشکل جدی بروز کرد، مجمع تشخیص مصلحت وارد حل این اختلاف می‌شود که اعضای آن نیز تماماً گماشته خامنه‌ای هستند. در نهایت نیز خود وی مستقیماً با حکم حکومتی‌اش وارد می‌شود.

خامنه‌ای، کلیت سیاست‌های داخلی و خارجی رژیم را تعیین و ابلاغ می‌کند. وظیفه اجرای این سیاست‌ها در جزئیات بر عهده رئیس دستگاه اداری - بوروکراتیک دولتی است. لذا رئیس‌جمهوری اسلامی از آنجایی‌که عهده‌دار اجرای سیاست‌های ابلاغی، با یک دستگاه عریض و طویل بوروکراتیک است، بیش از هر مقامی باید سرسپرده رژیم و ولی‌فقیه باشد. امتحان وفاداری خود را در ارگان‌ها و نهادهای دیگر تحت رهبری خامنه‌ای تمام و کمال پس داده باشد. از این‌رو، او فقط منتخب شورای نگهبان به‌عنوان نماینده خامنه‌ای نیست. خامنه‌ای خود شخصاً نظرش را به شورای نگهبان ابلاغ می‌کند. خامنه‌ای حتی پیش از آنکه پلیس، سپاه پاسداران، وزارت اطلاعات، وزارت کشور و شورای نگهبان، بخواهند در مورد این کاندیداها نظر دهند و تصمیم بگیرند، در خفا به افراد مورداطمینان خود دستور می‌دهد چه کسی داوطلب بشود یا نشود. مورد اخیر احمدی‌نژاد یک نمونه علنی شده آن است. این‌که چرا این مورد را علنی کردند، هدف از آن هنوز دقیقاً روشن نیست. اما گذشته از این‌که احمدی‌نژاد مهره سوخته رژیم است و نمی‌توانست بار دیگر برای رژیم، نقش بازی کند، آنچه بر آن تأکید شده است، این مسئله می‌تواند با خیمه‌شب‌بازی انتخاباتی آینده ارتباط داشته باشد. چراکه خامنه‌ای می‌گوید با آمدن احمدی‌نژاد "دوقطبی در کشور ایجاد می‌شود. دوقطبی در کشور مضر است به حال کشور". یعنی جمهوری اسلامی دیگر در وضعیتی نیست که بتواند این بازی را ادامه دهد. دوران دوقطبی‌سازی به پایان رسیده، یک فرد موردنظر خامنه‌ای باید بی‌سروصدا و در آرامش، برنده اعلام شود. حکم تنفیذ نیز بیان چیز دیگری جزء این نیست که رئیس‌جمهوری اسلامی، منصوب خامنه‌ای است. لذا از قدرت عزل وی نیز برخوردار است. اگر خامنه‌ای مخالف به دست آوردن این منصب توسط حتی یکی از سرسپردترین مهره‌های رژیم باشد، ولو این فرد، خود از پایه‌گذاران رژیم سرکوب و

اختناق، از قماش هاشمی رفسنجانی باشد، صلاحیت کسب این مقام را نخواهد داشت و چنانچه اصرار داشته باشد، کمترین مجازات آن، حبس خانگی، از نمونه رئیس مجلس و نخست‌وزیر پیشین رژیم است.

اما آیا این رئیس‌جمهور منصوب و سرسپرده ولی‌فقیه، می‌تواند در چارچوب وظایفی که به وی محول شده، استقلال پیشبرد وظایف اجرایی را داشته باشد؟ روشن است که نه! او وزرای را که برای تشکیل کابینه و پیشبرد وظایف اجرایی نیاز دارد، نخست باید به تأیید خامنه‌ای برساند. وزرای دفاع، اطلاعات، کشور و خارجه باید به‌ویژه مهر تأیید خامنه‌ای را داشته باشند. عزل آن‌ها نیز بدون موافقت خامنه‌ای ممکن نیست. همه از ماجرای عزل وزیر اطلاعات توسط احمدی‌نژاد و گماشتن مجدد آن توسط خامنه‌ای، مطلع‌اند. وزرای کابینه نیز گاه آن‌قدر بی‌اختیارند که آخوند فلان استان و شهر که وابسته به نهادهای تحت رهبری مستقیم خامنه‌ای است، قدرت بیشتری دارد و می‌تواند تصمیم وزیر را ملغی سازد.

بنابراین آشکار است و تجربه نیز مکرر نشان داده است که برخلاف ادعای مثنی عوام‌فریب که هر بار با رفتن و آمدن یک رئیس‌جمهوری رژیم، وعده‌های رنگارنگ می‌دهند و گروهی از مردم ناآگاه به این روسای جمهوری فاقد قدرت، دخیل می‌بندند، رئیس‌جمهوری در ایران جز کاریکاتوری از روسای جمهوری دولت‌های پارلمانی نیست. رئیس‌جمهوری در ایران مجری فرامین و خدمت‌گزار خامنه‌ای است که قدرت واقعی را در دست دارد.

با این اوصاف، اگر خامنه‌ای یک چنین قدرت مطلقه‌ای است که تمام قوای دولت را تحت کنترل درآورده و در دست خود متمرکز ساخته است، جدال لفظی میان هیئت حاکمه و موضع‌گیری‌های علنی و شدید و غلیظ اخیر او از چهره‌روست؟

تاکنون دانستیم که تمرکز قدرت در دست یک نفر، در طول یک قرن اخیر، نتیجه خواست و منافع طبقه حاکم بر ایران در کلیت آن و البته متحدین بین‌المللی آنها بوده است. در دوران جمهوری اسلامی نیز از همان آغاز، تمام تلاش این طبقه و جناح‌های سیاسی آن، تمرکز قدرت در دست ولی‌فقیه بوده است. بر سر این مسئله هیچ اختلافی میان جناح‌های رژیم نبوده و نیست. اگر اختلافی هم پیرامون این مسئله وجود داشته باشد بر سر این است که این قدرت مطلقه بیشتر متمایل به کدام جناح باشد و منافع اقتصادی و سیاسی آن‌ها را بهتر تأمین کند.

اما تمرکز تمام قوای دولت در دست یک فرد، گرچه شکل مناسب حراست از نظم موجود و تأمین منافع طبقه سرمایه‌دار در کلیت آن است، این بدان معنا نیست که تضادهای درونی طبقه حاکم از میان می‌رود و آنچه برجای می‌ماند، فقط تضاد طبقاتی کارگران و سرمایه‌داران و تضاد عمومی توده‌های وسیع مردم بانظم استبدادی است.

تضادهای درونی طبقه حاکم که ریشه در تضاد منافع اقتصادی دارد، به‌جای خود باقی است و در

مقاطعی بر سر کسب منافع اقتصادی و سیاسی بیشتر یا در دوره‌های تشدید بحران‌ها، حاد می‌شوند. موارد متعددی از این تشدید تضادها را که گاه به رودرروئی مستقیم با شخص دیکتاتور نیز انجامیده است، دیده‌ایم. اکنون نیز این تضاد، در کشمکش دو جناح اصلی طبقه حاکم، بر سر رامحل بحران‌های اقتصادی و اجتماعی موجود و تلاش برای کسب منافع اقتصادی و سیاسی، تشدید شده است.

یک جناح طبقه حاکم که نمایندگان سیاسی آن را در طیف کارگزاران سازندگی وابسته به خاندان رفسنجانی، کابینه روحانی و گروه‌های موسوم به اصلاح‌طلب می‌توان دید، از مدت‌ها پیش در تلاش است، منافع اقتصادی و سیاسی خود را با یکرشته سیاست‌های داخلی و خارجی که متضمن پیوند نزدیکتر و گسترده‌تر با قدرت‌های بزرگ امپریالیست جهان از نمونه آمریکا و اروپا و انحصارات بین‌المللی وابسته به آن‌ها است، تأمین و جناح رقیب را به عقب‌نشینی وادارد. اما پیشبرد این سیاست بدون تضعیف یا لاقط محدود ساختن قدرت برخی ارگان‌های تحت رهبری مستقیم خامنه‌ای و مقدم بر همه سپاه پاسداران، ممکن نیست. از این‌روست که در طی چندین ماه گذشته، به اشکال مختلف، گاه مستقیم و گاه غیرمستقیم، این ارگان را که مانعی بر سر راه پیشبرد سیاست و منافع خود می‌بینند، موردحمله قرار داده‌اند. اما تضعیف ارگان‌های نظامی و سرکوب که اساس و بنیان قدرت خامنه‌ای و حفظ و پاسداری از نظم استبدادی حاکم اند، نمی‌تواند از سوی خامنه‌ای مطلقاً تحمل شود. هرچند که جناح رقیب هم مخالف آن‌ها نیست، دشمنی آشتی‌ناپذیری با آن‌ها ندارد، بلکه فقط می‌خواهد قدرت آن‌ها را به چارچوبی محدود کند که بر سر راه پیشبرد سیاست‌هایش مانع ایجاد نکنند.

خامنه‌ای اما بر سر این مسئله تنها تضعیف قدرت خود و منافع جناحی را که بیشتر از قدرت وی سود می‌برند، یا کوتاه آمدن از برخی سیاست‌ها که ناشی از خصلت دینی دولت اند، نمی‌بیند. او هرگونه تضعیف و محدودیت نیروهای مسلح تحت امر خود را تضعیف قدرت نیروی سرکوب توده‌ها و در اسارت نگهداشتن مردم ایران می‌داند. از این‌روست که وی ۲۸ شهریورماه در همایش سراسری فرماندهان سپاه پاسداران در پاسخ به اظهارات سران جناح رقیب بر ضرورت قدرت و اختیارات وسیع‌تر ارگان‌های سرکوب مکرر تأکید کرد و گفت: باید قدرت دفاعی کشور را روزبه‌روز استحکام بخشید. تنها عامل رفع تهدید نظامی، اقتدار دفاعی و نظامی و ایجاد ترس و رعب در دشمن بوده و خواهد بود. سپاه سنگر مستحکم انقلاب (بخوان ارتجاع) است. دفاع از امنیت داخل و خارج از مرزها یکی از وظایف اساسی سپاه پاسداران است. سپاه علاوه بر حفظ امنیت و مسائل دفاعی، در عرصه‌های دیگر همچون سازندگی، عمران، خدمت‌رسانی به محرومان، مسائل فرهنگی و هنری و تولید فکر انقلابی، نقش‌آفرین و تأثیرگذار است که این اقدامات باید ادامه یابند و به اطلاع مردم و افکار عمومی نیز رسانده شوند."

خامنه‌ای بر نقش سپاه پاسداران به‌عنوان عامل پیش‌برنده سیاست خارجی تجاوزکارانه و

## یک با یک برابر نیست

و دویست هزار کودک در سال تحصیلی جدید از حق تحصیل محروم هستند، اگرچه او امروز از آمار ۵ سال پیش برای ما می‌گوید، آماري که مرکز پژوهش‌های مجلس در سال ۹۰ منتشر کرده بود.

براساس آمار منتشره در "سامانه سناد" متعلق به وزارت آموزش و پرورش ۱۲ و نیم میلیون دانش‌آموز برای سال تحصیلی جدید ثبت نام کرده‌اند. این در حالی‌ست که جمعیت کودکان ۶ تا ۱۸ سال براساس آمار سال ۹۰ هم اکنون باید حدود ۱۷ میلیون باشد و این جدا از کودکانی‌ست که هیچ شناسنامه و یا مدرک شناسایی ندارند، کودکانی که تعداد آن‌ها بالغ بر یک میلیون نفر است.

طبیعی‌ست میلیون‌ها کودکی را که از حق تحصیل در جمهوری اسلامی محروم شده‌اند از محروم‌ترین و فقیرترین کودکان جامعه بدانیم، اما آن بخش از فرزندان کارگران و زحمتکشان نیز که امکان تحصیل را می‌یابند در شرایطی بسیار نابرابر با کودکانی قرار دارند که از طبقات مرفه می‌آیند. در واقع هر قدر از ثروتمندترین گروه‌های جامعه به سمت فقیرترین گروه‌های جامعه حرکت کنیم به همان نسبت نیز تفاوت در شرایط تحصیلی و امکانات آموزشی چشمگیرتر می‌گردد.

براساس آمارهای وزارت آموزش و پرورش هم اکنون از ۱۲ و نیم میلیون دانش‌آموز، یک میلیون و ۳۷۷ هزار نفر در مدارس غیر دولتی و ۶۶۴ هزار نفر در مدارس هیأت امنایی مشغول تحصیل هستند. شهریه مدارس غیر دولتی بسته به این که تا چه حد معروف بوده و یا امکانات و برنامه‌های خاص دارند متفاوت است، اما این تنها شهریه مدارس نیست. اولیای این گروه از دانش‌آموزان بابت بسیاری از فعالیت‌های فوق درسی و عناوین دیگر هزینه‌های دیگری را متقبل می‌شوند. هم اکنون شهریه متوسط دبیرستان غیر انتفاعی درجه یک ۹ میلیون تومان است و البته این تنها شهریه ورود به مدرسه است. در مدارس گران قیمت غیر دولتی بهترین معلمان تدریس می‌کنند و بهترین امکانات برای دانش‌آموزان فراهم است. حتی وضعیت معیشتی این گروه از معلمان نیز با معلمان که در مدارس دولتی تدریس می‌کنند متفاوت بوده و این گروه از معلمان حقوق‌های به مراتب بالاتری دریافت می‌کنند.

این گروه از دانش‌آموزان ثروتمند همچنین از کلاس‌های تقویتی، فوق‌العاده و معلمان خصوصی نیز برخوردار هستند. آن‌ها البته هیچ دغدغه مالی ندارند، نگران هزینه‌ها نیستند و حتی فکرش را نیز نمی‌کنند. برای جبران خستگی ناشی از تحصیل نیز آن‌ها از کلیه امکانات رفاهی، تفریحی برخوردار هستند تا مبدا احساس یک نواختی به آن‌ها دست دهد و تا حد ممکن مدرسه و محیط آن برای آن‌ها جذاب باشد!! اما فرزند یک خانواده کارگری اگر مجبور نباشد در ساعات خارج از مدرسه با کار خود کمک خرج خانواده نباشد، پولی هم در بساط برای تفریح و

سرگرمی ندارد.

اگر هزینه یک سال دانش‌آموزی که از طبقات مرفه است حتی ۱۰۰ میلیون تومان نیز باشد، باز برای والدین او که میلیاردری دست به چپاول زده و خون والدین دانش‌آموزان دیگر را که کارگرو زحمتکش هستند می‌مکند هیچ اهمیتی ندارد و به اصطلاح ککشان هم نمی‌گردد.

اما درست در آن سوی ماجرا، ده میلیون و پانصد هزار دانش‌آموزی هستند که در مدارس دولتی و در بدترین شرایط مجبور به تحصیل بوده و با مشکلات بسیاری نیز برای ادامه تحصیل روبرو هستند. از یک طرف معضل، مالی‌ست که هر سال به والدین بابت هزینه‌های جاری تحمیل می‌شود. برای نمونه به نوشته‌ی سایت "خبرآنلاین" وابسته به مراکز دولتی، وزارت آموزش و پرورش با شانه خالی کردن از پرداخت هزینه‌های جاری مدارس دولتی از جمله انرژی، مدیران مدارس را مجبور به دریافت هزینه‌ها از خانواده‌ها می‌کند.

بودجه وزارت آموزش و پرورش آن قدر ناچیز است که عملاً هیچ پولی برای نوسازی و امکانات تحصیلی مورد نیاز دانش‌آموزان خرج نمی‌شود، ۹۵ درصد بودجه سال جاری وزارت آموزش و پرورش تنها صرف هزینه‌های جاری این وزارتخانه از جمله پرداخت حقوق کارکنان و معلمان آموزش و پرورش می‌شود. وضعیت مالی این وزارتخانه آن قدر افتضاح است که برای نمونه تنها در استان بوشهر به معلمان حق تدریسی و بازنشستگان ۷۵ میلیارد تومان بدهکار است. براساس اخبار منتشره در سایت‌های وابسته به دولت، ۳۳ درصد مدارس دولتی فرسوده هستند. به گفته‌ی شهردار منطقه‌ی ۱۱ تهران میزان مدارس فرسوده مناطق مرکزی شهر تهران به ۶۰ درصد می‌رسد.

جدا از شهریه و هزینه‌های دیگری که در طول سال و به بهانه‌های مختلف به خانواده‌ها تحمیل می‌شود، هزینه تامین لوازم تحصیل نیز مشکل دیگری بر سر راه تحصیل فرزندان کارگران و زحمتکشان است، هزینه‌هایی که هم اکنون به صدها هزار تومان بالغ می‌شود. بیهوده نیست که بسیاری از فرزندان کارگران و زحمتکشان حتی اگر به مدرسه می‌روند در نیمه راه مجبور به ترک تحصیل می‌شوند.

به گزارش وبسایت "خبرآنلاین" حداقل هزینه دانش‌آموز یک میلیون تومان در سال است. حال در نظر بگیرید خانواده‌ای را که به دلیل دستمزدهای ناچیز حتی از تامین ضروری‌ترین نیازهای خود ناتوان بوده و کل درآمدشان شاید در ماه حتی به یک میلیون تومان نیز به زحمت برسد. براساس سرشماری سال ۸۵ بیش از ۶۰ درصد جمعیت بالای شش سال تحصیلاتی حداکثر در حد دوره راهنمایی و ابتدایی دارند و ۹ میلیون و ۸۰۰ هزار نفر کاملاً بی‌سواد بودند. براساس سرشماری سال ۹۰ نیز ۹ میلیون و ۷۱۹ هزار نفر کاملاً بی‌سواد بودند که از این تعداد سه میلیون و ۴۵۶ هزار نفر در رده سنی ده تا ۴۹ سال قرار داشتند. بدین ترتیب می‌توان

فهمید که بخش بزرگی از جمعیت کشور که عموماً کارگران و زحمتکشان جامعه و فرزندان آن‌ها را شامل می‌شود بی‌سواد و یا کم سواد هستند.

در سال‌های اخیر و در حالی که به بهانه‌ی پایین بودن نرخ رسمی تورم دستمزد اسمی کارگران به میزان ناچیزی افزایش یافته، در عوض کالاهای مورد نیاز خانواده‌های کارگری همچنان با شتاب گران‌تر می‌شوند. براساس اعلام بانک مرکزی، در سال ۹۲ هزینه‌های تحصیلی ۱۸/۳ درصد افزایش داشته است. در سال ۹۳ افزایش هزینه‌های تحصیلی برخلاف نرخ تورم رسمی شتاب بیشتری گرفته و ۲۳/۶ درصد افزایش یافت. این روند باعث می‌شود تا سالانه تعداد بیشتری از کودکان از حق تحصیل محروم شوند.

محروم شدن میلیون‌ها کودک از حق تحصیل و محروم شدن میلیون‌ها کودک دیگر از امکانات آموزشی مناسب تنها یک وجه از مشکلات آموزشی کشور است. سیستم آموزشی غلط، ارتجاعی و نامناسب که از افکار ارتجاعی دینی و شوونیستی حاکم نیز متأثر است یکی دیگر از مشکلات سیستم آموزشی است. براساس گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس در طی ۶ سال اخیر حدود ۵ میلیون دانش‌آموز مردود شده‌اند. این به آن معناست که سالانه ۵/۶ درصد دانش‌آموزان مردود می‌شوند و این از نشانه‌های روشن یک سیستم آموزشی ناکارآمد و عقب‌مانده است.

جدا از وضعیت وخیم آموزشی و دانش‌آموزان، معلمان نیز به عنوان یکی از پایه‌های اصلی آموزش از وضعیت اسفباری برخوردارند که در عمل باعث کاهش کیفیت کار آن‌ها می‌شود، معلمانی که عموماً در مدارس دولتی تدریس می‌کنند. زندگی زیر خط فقر، معضلات معیشتی، اجبار به کار دوم همه عواملی هستند که باعث کاهش کارایی معلم در سر کلاس درس می‌گردد.

خواست‌های معلمان در ارتباط با بهبود فضای آموزشی و وضعیت معیشتی خود که سال‌ها همراه با اعتراض ادامه داشته، از سوی دولت همواره به بهانه‌های مختلف هم چون نبود بودجه مسکوت گذاشته شده است. این در حالی‌ست که بخش بزرگی از بودجه صرف نهادهای نظامی، امنیتی، جاسوسی، و مذهبی می‌شود. ده‌ها میلیارد دلار نیز تنها در چند سال اخیر صرف ماجراجویی‌های دولت در منطقه شده است. دولتی که برای دستگاه‌های سرکوب و تحمیل مذهبی همیشه پول دارد، وقتی به معلمان و دانش‌آموزان می‌رسد، ناله‌های‌اش از بی‌پولی بلند می‌شود.

محروم شدن میلیون‌ها کودک از تحصیل و کیفیت بسیار پایین آموزشی در مدارس دولتی در حالی‌ست که حتی بر طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی، تحصیل تا پایان دوره متوسطه باید رایگان می‌بود. اما ولی‌فقیه و تمامی نوچه‌های‌اش هنگامی که به این موضوعات می‌رسند دچار آلزایمر تاریخی می‌شوند، آلزایمری که همه‌ی ظالمان و ستمگران تاریخ در این مواقع دچار آن می‌شوند.

هم اکنون ایران از نظر وضعیت آموزشی و حق کودکان برای تحصیل یکی از بدترین کشورهای دنیا محسوب می‌گردد. در بسیاری از کشورهای جهان، حق کودکان برای تحصیل نه در حرف که

## یک با یک برابر نیست

در عمل نیز به رسمیت شناخته شده و همین دولت‌های سرمایه‌داری مجبور شده‌اند تا این حق را در عمل به رسمیت شناخته و شرایط را برای تحصیل عموم کودکان فراهم کنند. شکی نیست که در همه جای دنیا تفاوت‌هایی به دلیل وجود طبقات، در آموزش و امکانات آموزشی وجود دارد اما در عین حال این واقعیت نیز وجود دارد که به هر حال در بسیاری از این کشورها تمامی کودکان از حق تحصیل بهره‌مند هستند و حتی امکانات آموزشی مناسب برای آن‌ها وجود دارد. در بسیاری از کشورهای جهان نه تنها مبلغی بابت شهریه از والدین گرفته نمی‌شود بلکه حتی وسایل مورد نیاز کودکان از دفتر گرفته تا مداد و خودکار در اختیار آن‌ها قرار داده می‌شود.

در برخی از کشورها برای کودکان مبلغی از سوی دولت به والدین پرداخت می‌شود تا صرف هزینه‌های کودکان شود. حتی برای فعالیت‌های آموزشی خارج از مدرسه، از ورزش تا موسیقی نیز سوبسیدهایی برای اقشار کم درآمد در نظر گرفته می‌شود تا فرزندان آن‌ها نیز بتوانند تا حدودی در این فعالیت‌ها شرکت کنند. بسیاری از مدارس، برنامه‌های خارج از درس نظیر اردو برگزار می‌کنند که تمامی دانش‌آموزان صرف‌نظر از موقعیت طبقاتی خانواده شان در آن‌ها شرکت می‌کنند. این در حالی است که در این کشورها نیز همچون ایران نظام سرمایه‌داری حاکم است. اما در این کشورها به دلیل مبارزات طبقاتی و دستاوردهایی که کارگران در طول این مبارزات بدست آورده‌اند، برخی از مسائلی همچون آموزش کودکان تا حدود زیادی بهبود یافته است، به طوری که نه تنها در این کشورها آموزش رایگان است، بلکه تا سن ۱۶ سالگی اجباری نیز می‌باشد و اگر کودکی به مدرسه نرود حتماً از سوی مقامات شهری این موضوع پیگیری شده و والدین اجازه ندارند تا مانع رفتن کودکان‌شان به مدرسه شوند. اما در ایران که دولت جمهوری اسلامی توده‌ها را از تمامی حقوق خود محروم ساخته و خواست‌های توده‌های کار و زحمت را با سرکوب پاسخ می‌دهد، موضوع کاملاً برعکس است و هر ساله تعداد بیشتری از فرزندان کارگران و زحمتکشان از حق تحصیل محروم شده و به بی‌سوادی و کم‌سوادی محکوم می‌شوند.

دولت جمهوری اسلامی که دولتی سرکوب‌گر و متجاوز می‌باشد، ثابت کرده است که هیچ تلاشی برای بهبود وضعیت آموزشی نخواهد کرد و تا زمانی که بر سریر قدرت قرار دارد سال به سال شرایط آموزشی برای فرزندان کارگران و زحمتکشان بدتر خواهد شد. اگر هم پولی در بساط باشد، پولی که باز حاصل کار و دسترنج کارگران است، صرف هزینه‌های دستگاه عظیم سرکوب و بوروکراسی خواهد شد، همان‌گونه که در بودجه‌های سالانه شاهد آن هستیم.

حق تحصیل کودکان که جمهوری اسلامی این‌گونه وقیحانه آن را نقض می‌کند امروز یکی از بدیهی‌ترین حقوق شناخته شده‌ی کودکان در جهان است که در کنوانسیون حقوق کودک نیز به صراحت منعکس شده و بر وظایف دولت‌ها برای تحقق آن تأکید شده است. پیمان‌نامه‌ای که

## نقش نیروهای مسلح در تحکیم قدرت مطلقه‌ی خامنه‌ای

یعنی رشد هزینه‌های نظامی‌گری، بلکه وظایف متعدد اقتصادی، و به‌اصطلاح اقدامات عمرانی را نیز رسماً برعهده گرفته است. "از عمران و سازندگی گرفته تا خدمت‌رسانی به محرومان" همه از جمله وظائف سپاه‌اند. سپاه پاسداران باید در حیطه فرهنگی و هنری و تولید فکر ارتجاعی نقشی مستقیم داشته باشد، این نیز نیازمند هزینه‌های جدیدی است. ماجرا اکنون دیگر به این مجادله درونی ختم نمی‌شود که سپاه باید در مسائل سیاسی دخالت کند یا نه. به گفته خامنه‌ای، سپاه در آن‌واحد، باید یک قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی باشد.

این هم بدان معناست که برخلاف ادعاهای پوشالی جناح عوام‌فریب موسوم به "اصلاح‌طلب" رژیم و تمام توجیه‌گران نظم موجود، که وعده بهبود اوضاع را در چهارچوب جمهوری اسلامی می‌دهند، نعتها از دامنه اختناق و سرکوب و وخامت وضعیت مادی و معنوی توده‌های مردم ایران، کاسته نخواهد شد، بلکه بالعکس، افزایش خواهد یافت.

اما، امتیازات ویژه‌ای هم که خامنه‌ای در تلاش برای تحکیم قدرت خود به ارگان‌های سرکوب و نظامی داده است، نعتها معضلی از معضلات رژیم، تضادها و بحران‌های موجود را حل نخواهد کرد، بلکه تشدید خواهد نمود.

پناه بردن روزافزون خامنه‌ای به زیر چتر حمایت نیروهای مسلح، نشانه نه قدرت بلکه ضعف و ترس است. این ترس، اما نه از جناح رقیب است و نه از قدرت‌هایی از نمونه آمریکا. اگر خامنه‌ای اختلافی هم با جناح رقیب بر سر قدرت سپاه پیدا می‌کند، از آن‌روست که توسل روزافزون به نیروی نظامی و تقویت آن را یگانه راه نجات کلیت رژیم و تمام جناح‌های آن می‌بیند. تابه امروز نیز هیچگاه خطری نظامی از سوی قدرت‌های جهانی، این رژیم را تهدید نکرده است. از این بابت نیز نگرانی ندارد. آنچه او را مشوش ساخته، خشم، مبارزه و اعتراضی توده‌ای است که هر لحظه می‌تواند به جنبشی بزرگ تبدیل شود و تمام ارکان رژیم حاکم را درهم بکوبد.

همان‌گونه که قدرتمندترین نیروی نظامی نتوانست، رضاخان و پسر او را بر سریر قدرت نگه دارد، نیروی مسلحی که خامنه‌ای برای حفظ خود و رژیمش به آن متکی است، با یورش بنیان‌کن توده‌ای از هم خواهد پاشید و او را به همراه رژیمش به همان گورستانی خواهد فرستاد، که رژیم سلطنتی را فرستاده است.

توسعه‌طلبان پان‌اسلامیستی رژیم و دخالت سیاسی و نظامی در کشورهای دیگر نیز تأکید کرد و ادامه داد: "از جمله وظایف سپاه، تأمین امنیت داخلی و خارجی است و اگر امنیت خارجی وجود نداشته باشد و در خارج از مرزها، جلوی دشمن گرفته نشود، امنیت داخلی هم از بین خواهد رفت."

وی همچنین بار دیگر سران جناح رقیب را از این‌که می‌کوشند مناسبات رژیم را با دولت آمریکا بهبود بخشند، مورد حمله قرار داد و گفت: "مذاکره با آمریکا نعتها فایده ندارد، بلکه ضرر هم دارد و این موضوع با استدلال به مسئولان سطوح بالای کشور گفته شده و آنان نیز پاسخی در رد آن نداشتند."

پس از این سخنرانی، فرمانده سپاه پاسداران، به‌پاس این‌همه حمایتی که از سپاه شده است، دست خامنه‌ای را بوسید و گفت: "اطمینان داشته باشید، ریشه‌ها و سرشاخه‌های شجره خبیثه‌ای که بخواهد سیاست‌های آمریکا را در کشور نفوذ دهد، قطع خواهد شد."

با این سخنرانی خامنه‌ای، اکنون دیگر دست سپاه پاسداران در پیشبرد آنچه که در گذشته غیررسمی و غیرمستقیم بود، بازر است و می‌تواند آشکار و رسمی سیاست‌های مدنظر خامنه‌ای را پیش برد. سپاه پاسداران مسئول دفاع از امنیت داخلی و خارجی رژیم است. برای انجام این وظیفه، عهده‌دار وظائف چندین وزارتخانه در درون سپاه است. وظیفه پلیس و وزارت اطلاعات و دستگاه قضائی رژیم را خودبرعهده گرفته است. دستگیری مردم، بازرجویی و شکنجه و زندان وظیفه رسمی سپاه شده است. سپاه زندان‌های ویژه خود را کاملاً به‌طور رسمی خواهد داشت. مقابله با اعتراضات خیابانی مردم وظیفه رسمی سپاه است. از آنجایی‌که سپاه "وظیفه بسیار مهم امنیت فرهنگی" را نیز بر عهده دارد، کار وزارتخانه سانسور موسوم به ارشاد را نیز انجام خواهد داد. جلوی هر آنچه را که خلاف "امنیت فرهنگی" است خواهد گرفت. امنیت خارجی رژیم هم که تا دخالت سیاسی و نظامی در کشورهای دیگر بسط می‌یابد، بر عهده سپاه است. سپاه عهده‌دار وظائف اقتصادی متعدد نیز هست.

با این قدرت و وظایف گسترده، روشن است که سپاه پاسداران از این‌پس باید سهم بزرگتری از درآمدهای نفتی دولت و مالیات‌ها را نیز دریافت کند، نه صرفاً از آن‌رو که به گفته خامنه‌ای باید قدرت دفاعی روزبه‌روز استحکام یابد و این

تمام دولت‌های جهان از جمله جمهوری اسلامی آن را امضا کرده‌اند.

سازمان ما نیز که برای استقرار جامعه‌ی سوسیالیستی مبارزه می‌کند در برنامه خود که در ارتباط با وظایف فوری حکومت شورایی است بر آموزش رایگان و اجباری تا پایان متوسطه و به‌رمندی تمامی دانش‌آموزان از غذا، پوشاک، وسایل تحصیل و ایاب و ذهاب به هزینه دولت تأکید کرده است، آموزش عالی رایگان،

دگرگونی بنیادی و انقلابی در نظام آموزشی، برقراری نزدیک‌ترین پیوند بین مدرسه و کار اجتماعی مولد، تلفیق آموزش نظری و عملی، جدایی دین از آموزش و ممنوعیت آموزش‌های دینی در مدارس از دیگر موارد ذکر شده در این برنامه هستند. تأمین امکانات ورزشی و تفریحی و بهبود فوری سطح معیشت کارگران و زحمتکشان از جمله معلمان از دیگر وظایف فوری حکومت شورایی خواهد بود.

## علی ربیعی و سلاخی نهایی قانون کار (۲) در برابر تعرض سرمایه باید ایستاد!

بحث بر سر قانون کار و تلاش طبقه حاکم و کارگزاران آن برای تغییر این قانون به زیان باز هم بیشتر کارگران، یکی از مهم‌ترین موضوعاتی است که در سال پایانی ریاست جمهوری روحانی، "دولت تدبیر و امید" و کل رژیم را به چالش کشیده است. علی ربیعی وزیرکار حسن روحانی، در ادامه تلاش‌های پیشین و ارائه لوایحی که سال ۹۳ به مجلس ارائه داده و هر بار این یا آن بند و تبصره و ماده قانون کار را دستخوش تغییر کرده است، این بار "اصلاحیه"ی را تحویل مجلس داده که ناظر بر تغییر یک یا چند بند و تبصره قانون کار نیست، بلکه هدف آن مُثله کردن کامل قانون کار است. "اصلاحیه قانون کار" که اوائل مرداد ماه سال جاری و در سکوت خبری کامل تحویل مجلس شد، در واقع عیناً همان "اصلاحیه"ی است که در ماه‌های پایانی دوره احمدی‌نژاد به مجلس داده شده بود و به علت مخالفت گسترده با آن، مجلس جرأت نکرد این لایحه اصلاحی را در دستور کار خود قرار دهد و آن را به کابینه بازگرداند. این لایحه که تاریخ چاپ آن ۳/ ۵/ ۹۵ است و در سایت ایلنا انتشار یافت، مشتمل بر ۸۶ مورد تغییر و یا کم و زیاد کردن ماده‌ها، بندها و تبصره‌های قانون کار است که به غیر از فصل اول، تمام فصول قانون کار را شامل می‌شود و از جمله ۱۵ مورد در فصل دوم ۱۳ مورد در فصل سوم ۱۳ مورد در فصل چهارم ۷ مورد در فصل پنجم و ۲۹ مورد در فصول ششم الی دوازدهم قانون کار را دربرمی‌گیرد.

پرداختن به تمام مواردی که در لایحه ۳۲ صفحه‌ای دولت آمده است، نیازمند نوشتن جزوه مفصلی است و در هر حال در حجم مقالات نشریه کار نمی‌گنجد. پرداختن حتا به مهم‌ترین موارد آن نیز ممکن است حجم مقاله را از حد معمول زیادتر کند. با این وجود از آن جا که تمام تلاش‌ها و تعرضات پیشین طبقه سرمایه‌دار برای تغییر قانون کار، در لایحه کنونی دولت متمرکز و انعکاس یافته است و درگیری و کشاکش میان کارگران و سرمایه‌داران و دولت آن‌ها، بر سر قانون کار، به مرحله نهایی و تعیین‌کننده پا گذاشته است، ضروری است که مهم‌ترین و برجسته‌ترین تغییرات مورد نظر دولت و وزارت کار آن را از نزدیک مورد بررسی قرار دهیم.

**ماده ۷:** ماده هفت قانون کار در مورد قرارداد کار است. "ماده ۷- قرارداد کار عبارتست از قرارداد کتبی یا شفاهی که به موجب آن کارگر در قبال دریافت حق السعی کاری را برای مدت موقت یا مدت غیر موقت برای کارفرما انجام می‌دهد." این ماده در آغاز دو تبصره داشت. تبصره ۱- حداکثر مدت موقت برای کارهایی که طبیعت آنها جنبه غیر مستمر دارد توسط وزارت کار و امور اجتماعی تهیه و به تصویب هیات وزیران خواهد رسید.

تبصره ۲- در کارهایی که طبیعت آنها جنبه مستمر دارد، در صورتی که مدتی در قرارداد ذکر نشود، قرارداد دائمی تلقی می‌شود.

سال ۹۳ و در جریان تصویب لایحه "رفع موانع تولید رقابت پذیر و ارتقای نظام مالی کشور" دو تبصره دیگر نیز به آن اضافه شد.

تبصره ۳- قرار دادهای با بیش از سی روز باید به صورت کتبی و در فرم مخصوص که توسط وزارت کار و امور اجتماعی در چهار چوب قوانین و مقررات تهیه و در اختیار طرفین قرار می‌گیرد، باشد.

تبصره ۴- کارفرمایان موظفند به کارگران با قراردادموقت به نسبت مدت کارکرد مزایای قانونی پایان کار به مأخذ هرسال یک ماه آخرین مزد پرداخت نمایند.

در لایحه پیشنهادی دولت تبصره های یک و سه و چهار از این ماده حذف شده اند. با حذف این تبصره ها در واقع محدودیت زمانی برای قرار داد های موقت منتفی می شود، التزام کارفرما به انعقاد قرارداد مکتوب و قانونی از میان برداشته می شود. حذف تبصره سه، نه فقط از این بابت که کارفرما هنگام پایان کار مزایای قانونی کارگر به ازای هرسال یک ماه آخرین مزد را به کارگر نمی پردازد به سود کارفرماست بلکه از این جهت که اخراج کارگر را نیز آسان تر می کند چرا که کارفرما لازم نیست هنگام اخراج پولی به کارگر بپردازد نیز به سود کارفرماست. در یک جمله با حذف این تبصره ها از ماده هفت قانون کار، دست سرمایه دار برای انعقاد قراردادهای موقت یک ماهه و حتا چند روزه و سفید امضا بازر و اختیارات کارفرما برای اخراج کارگزاران که هست زیادتیر می شود.

**ماده ۱۰:** در این ماده قید شده است که در قرارداد کار، علاوه بر مشخصات دقیق طرفین، موارد دیگری مانند، مزد، محل انجام کار، تاریخ انعقاد قرارداد که طی بندهای (الف) تا (ز) مشخص شده است، بایستی در قرارداد کار ذکر شود. در بند (ج) این ماده گفته می‌شود: "ج- ساعات کار، تعطیلات و مرخصی‌ها". در اصلاحیه دولت بند ج از این ماده حذف شده است. بدین ترتیب دست کارفرما در این مورد که ساعات کار طولانی‌تری از کارگر کار بکشند، از زمان استراحت و مرخصی و تعطیلات کارگر بزند و حتا کارگر را در روزهای تعطیل به کار وادار کند، کاملاً باز شده است. با حذف این بند، کارفرما بطور یک جانبه، خود تعیین خواهد کرد، کارگر چند ساعت در روز کار کند و اساساً از مرخصی و تعطیلاتی برخوردار باشد یا نباشد!

**ماده ۱۷:** این ماده در مورد قرار داد کار کارگرانی ست که توقیف می شوند. " ماده ۱۷: قرارداد کارگری که توقیف می گردد و توقیف وی منتهی به حکم محکومیت نمی شود در مدت توقیف به حال تعلیق در می آید و کارگر پس از رفع توقیف به کار خود بازمی گردد."

برپایه این ماده، کارگر به هر دلیلی که توقیف شده باشد، مادام که این توقیف به محکومیت و صدور حکم منجر نشده است، مستقل از مدت توقیف، قرارداد کار تعلیق می شود و پس از رفع

توقیف، کارگر به سر کار خود باز می گردد. در اصلاحیه دولت تبصره ای به شرح زیر به این ماده افزوده شده است.

"تبصره- چنانچه توقیف کارگر منجر به مجازات سه ماه حبس یا بیشتر شود، کارفرما می‌تواند قرارداد کار کارگر را با پرداخت حق سنوات به ازای هر سال سابقه کار معادل یک ماه آخرین حقوق، فسخ نماید. در صورت مجازات کمتر از میزان فوق یا سایر مجازات‌ها، کارگر بدون دریافت حق السعی به کار سابق باز می‌گردد."

اصلاحیه دولت به کارفرما این اختیار را می دهد که قرارداد کار کارگرتوقیف شده که منجر به مجازات سه ماه حبس شده را فسخ و او را اخراج کند. این تبصره به همان نسبت که دست کارفرما در اخراج کارگرمعتراض را بازر تر می کند، دست کارگران برای دست زدن به اعتراض را می بندد. اگر این نکته را در نظر آوریم که در طی یکی دو سال اخیر صدها کارگرمبارز و فعال اعتصاب باشکایت کارفرما به دادگاه احضار شده و بعضاً مورد محاکمه قرار گرفته اند، به اهمیت افزوده شدن این تبصره بر ماده ۱۷ قانون کار بهتر پی می‌بریم.

**ماده ۲۱:** یکی دیگر از مواردی که طبقه سرمایه دارحاکم از دیرباز درصدد تغییر آن بوده است، ماده ۲۱ قانون کار پیرامون شرایط یا طرق خاتمه قرارداد کار است، به نحوی که کارفرما شرایط خاتمه قراردادکار را خود تعیین کند و قانوناً از حق فسخ یکجانبه قرارداد برخوردار باشد.

در ماده ۲۱ قانون کار گفته شده است قرارداد کار به یکی از طریق زیر خاتمه می‌یابد: الف- فوت کارگر. ب- بازنشستگی کارگر. ج- از کار افتادگی کامل کارگر. د- انقضای مدت در قرارداد کار با مدت موقت و عدم تجدید صریح یا ضمنی آن. ه- پایان کار در قراردادهایی که مربوط به کار معین است. و- استعفای کارگر.

اما در دوره احمدی نژاد و در جریان تصویب "قانون رفع برخی موانع تولیدی و سرمایه گذاری" دوبند دیگر نیز موقتاً به آن اضافه شد که این دو بند ("ز") و ("ح") و نیز بند دیگری ("ط") در اصلاحیه دولت روحانی و وزیرکار او به شرح زیر در نظر گرفته شده و به ماده ۲۱ قانون کار اضافه شده است:

ز- توافق بین کارگر و کارفرما.

ح- کاهش تولید و تغییرات ساختاری که در اثر الزام قوانین و مقررات یا شرایط اقتصادی - اجتماعی و سیاسی و یا لزوم تغییرات گسترده در فناوری منجر به تعطیلی تمام و یا بخشی از کار شود.

ط- فسخ قرارداد با تصمیم کمیته انضباطی کارگاه.

در مورد بند (ز) یعنی خاتمه قرارداد کار به اصطلاح با توافق بین کارگر و کارفرما، باید گفت در کشوری که کارگر از حقوق اولیه و دموکراتیک و از حق ایجاد تشکلهای طبقه‌ای خود محروم است، این عبارت "توافق کارگر و کارفرما" صرفاً یک عبارت پردازی عوام‌فریبانه و توخالی بیش نیست. اولاً بسیار بعید است کارگری که با وجود داشتن کار و اشتغال نمی‌تواند هزینه‌های زندگی خود را فراهم کند و به شغل دوم و سوم روی می‌آورد، آن هم با وجود

## علی ربیعی و سلاخی نهایی قانون کار (۲) در برابر تعرض سرمایه باید ایستاد!

حدود ده میلیون بیکار، کار خویش را رها کند و خواستار فسخ قرارداد و اخراج خویش گردد! ثانیاً در جایی که کارفرما و سرمایه‌دار همکاره است و از سوی دولت و ارگان‌های سرکوب آن مورد حمایت همه جانبه قرار دارد و با هزار و یک وسیله از ارباب و تهید گرفته تا اعمال فشار و تطمیع و فریب می‌تواند کارگری که در بی حقی و بی تشکیلی نگاه داشته شده است را با زور و اجبار به پای "توافق" بکشاند و قرارداد وی را فسخ کند، توافق بین کارگر و کارفرما، حرف پوچ و بی‌معنایی بیش نیست.

اما دربند (ح) افزوده شده به ماده ۲۱ به کارفرما این اختیار و این حق داده شده است که به بهانه کاهش تولید یا تغییرات ساختاری یا لزوم تغییرات گسترده و فناوری، قرارداد کار را به طور یکجانبه فسخ و کارگر را اخراج کند. این بند در واقع از دوره احمدی نژاد به مرحله اجرا گذاشته شده و بر همین پایه، سرمایه‌داران در ظرف این چند سال صدها هزار کارگر را اخراج و به خیابان پرتاب نموده‌اند. با توجه به بحران و رکود اقتصادی و با توجه به این نکته که بسیار از واحدهای تولیدی هنوز تعطیل نشده، زیر ظرفیت خود تولید می‌کنند و با کاهش تولید روبرو هستند، پوشیده نیست که وجود این بند، تصویب نهایی در قانون کار و اجرای آن، چه عواقب وحشتناک و فاجعه‌باری می‌تواند برای کارگران در پی داشته باشد.

اما مهم‌تر از بندهای (ز) و (ح)، بند (ط) یعنی واگذاری فسخ قرارداد کار و اخراج کارگر به **کمیته انضباطی** کارگاه و کارخانه و به تشخیص و تصمیم این کمیته است. بر طبق این بند، کافیست **کمیته انضباطی** کارخانه یا کارگاه تشخیص دهد و با تصمیم بگیرد که قرارداد فلان کارگر - به هر دلیل - باید فسخ شود و این تشخیص و تصمیم به اجراء آید، یعنی کارگر اخراج شود!

در اصلاحیه علی ربیعی که خود از مهره های امنیتی درجه اول نظام است، بر نقش **کمیته های انضباطی** کارگاه و کارخانه تأکید زیادی شده است. این کمیته ها، کمیته های پنج نفره ای هستند مرکب از دونفر از طرف کارفرما، یک نفر از طرف سرپرستان کارخانه و دونفر از طرف شورای اسلامی کار. صرف نظر از نقش و ماهیت ضد کارگری اعضای شورای اسلامی، از آن جا که سرپرستان کارخانه نیز با نظر مستقیم کارفرما تعیین و انتخاب می شوند، بنابراین روشن است که تصمیم گیری در این کمیته ها در مورد فسخ قرارداد کار و اخراج کارگر، در دست کارفرماست. اگر حتا هیچگونه تغییر دیگری در قانون کار صورت نگیرد، تصویب همین دو بند و اضافه شدن آن به ماده ۲۱ و اجرای آن که اختیارات کارفرما برای اخراج کارگر را فوق‌العاده افزایش و ضمانت شغلی کارگر را به منتها درجه کاهش داده و به زیر صفر می‌رساند، کافیست تا فاتحه قانون کار خوانده شود!

**ماده ۲۲:** یکی دیگر از تغییراتی که در لایحه

اخیر دولت بر آن تأکید شده، حذف سازمان تأمین اجتماعی و وظایف آن و یا محدود و کم رنگ شدن این وظایف در قانون کار و در قبال کارگران است. طبق ماده ۲۲ قانون کار فعلی، در پایان کار و خاتمه قرارداد، مثلاً در صورت بازنشستگی، از کارافتادگی کلی و یا استعفا کارگر، کلیه مطالبات کارگر مربوط به دوره اشتغال کارگر، به او و در صورت فوت کارگر به ورثات قانونی وی پرداخت می‌شود. در تبصره این ماده تأکید شده است "تا تعیین تکلیف ورثات قانونی و انجام مراحل اداری و برقراری مستمری توسط سازمان تأمین اجتماعی، این سازمان موظف است نسبت به پرداخت حقوق متوفی به میزان آخرین حقوق دریافتی، به طور علی‌الحساب و به مدت سه ماه به عائله تحت تکفل وی اقدام نماید." اما در لایحه اصلاحی دولت، "سازمان تأمین اجتماعی" از تبصره این ماده به طور کلی حذف شده و به جای آن "صندوق بیمه‌های ذریبط" آورده شده است که این در واقع به معنای فرستادن کارگران به سمت شرکت‌های بیمه خصوصی است! این یعنی آن که کارگری که بعداً قرار است پس از فوتش، سه ماه حقوق وی توسط "شرکت بیمه‌های ذریبط" به عائله تحت تکفل او پرداخت شود، قبلاً باید از زیر پوشش تأمین اجتماعی در آورده شده باشد و زیر پوشش آن "شرکت بیمه‌های ذریبط" قرار گرفته باشد که بعداً بتواند از مزایای بیمه‌های این شرکت استفاده نماید.

همین هدف مذبحخانه دولت یعنی حذف سازمان تأمین اجتماعی از این معادلات و کوچاندن اجباری کارگران به سمت شرکت‌های بیمه خصوصی، در تغییر **ماده ۱۴۸** قانون کار نیز دیده می‌شود. بر طبق این ماده، کارفرمایان موظف اند بر اساس قانون تأمین اجتماعی نسبت به بیمه نمودن کارگران واحد خود اقدام نمایند. اما در لایحه جدید دولت "سایر صندوق‌های بیمه‌های" نیز اضافه شده است! به عبارت دیگر کارفرما می‌تواند از بیمه نمودن کارگران در سازمان تأمین اجتماعی خودداری و آنان را به سایر صندوق‌های بیمه‌های یعنی شرکت‌های بیمه خصوصی حواله دهد. موضوعی که باسیاستهای نئولیبرالی دولت و کاهش خدمات دولتی از جمله در زمینه بهداشت و درمان و خصوصی سازی این خدمات کاملاً منطبق است.

**ماده ۲۷:** این ماده در مورد قصور کارگر نسبت به انجام وظایف محوله، نقض آیین نامه های انضباطی و فسخ قرارداد کار و اخراج کارگر در همین رابطه است. بر طبق ماده ۲۷ قانون کار، اگر کارگر در انجام وظایف محوله قصور و یا آئین‌نامه انضباطی کارگاه را پس از تذکرات کتبی، نقض نماید، کارفرما حق دارد در صورت اعلام نظر موافق شورای اسلامی کار، قرارداد کار را فسخ و کارگر را اخراج کند. در صورتی که شورای اسلامی کار در این کارگاه وجود نداشته باشد، اعلام نظر مثبت هیئت تشخیص ضروریست. اما بر طبق لایحه اصلاحی دولت، "تخلفات" کارگران در **کمیته انضباطی** کارگاه

مطرح و در مورد آن تصمیم‌گیری می‌شود. به عبارت دیگر در لایحه دولت موضوع تذکرات کتبی، اعلام نظر مثبت شورای اسلامی کار و یا هیئت تشخیص برداشته شده و مسئله اخراج کارگر، صرفاً به تشخیص و تصمیم **کمیته انضباطی** واگذار شده و عواملی که می‌توانست موجب کندی یا بازدارندگی فسخ قرارداد و اخراج کارگر شود، از سر راه کارفرما برداشته شده است.

**ماده ۴۱:** از دیگر تغییرات بسیار مهم قانون کار، دست‌کاری ماده ۴۱ و تدارک سرمایه‌داران و دولت آن‌ها برای انجماد دستمزدها و قانونی کردن آن است. بر طبق ماده ۴۱ قانون کار فعلی، شورای عالی کار موظف است همه ساله میزان حداقل دستمزد را با توجه به میزان تورمی که از طرف بانک مرکزی اعلام می‌شود، تعیین کند. بر طبق همین ماده این میزان حداقل دستمزد باید به اندازه‌ای باشد که هزینه‌های یک خانوار کارگری را تأمین کند. اما در لایحه اخیر دولت، علاوه بر آن که بانک مرکزی جای خود را به "یک مرجع ذیصلاح قانونی" سپرده است، اولاً بند دوم این ماده را که در آن تصریح شده حداقل دستمزد باید به اندازه‌ای باشد تا "زندگی یک خانوار کارگری را تأمین کند"، بایک تردستی و نوک قلم، به "تأمین حداقل معیشت کارگری" تبدیل شده است. ثانیاً یک شرط یا معیار سوم و گل و گنبدی تحت عنوان "شرایط اقتصادی کشور" نیز به این دو معیار اضافه شده است. به عبارت دیگر دولت و شورای عالی کار آن موظف هستند هر ساله هنگام تعیین حداقل دستمزدها "شرایط اقتصادی کشور" را نیز در نظر بگیرند!

نیازی به توضیح نیست که با این تغییرات و افزوده شدن عبارت کسدار و قابل تفسیر "شرایط اقتصادی کشور" به عنوان یک بند به ماده ۴۱ و به عنوان یکی از معیارهای تعیین حداقل دستمزد که معلوم نیست چیست و چه مرجعی باید آن را تشخیص دهد، این امکان برای شورای عالی کار و طبقه حاکم فراهم می‌شود که هر طور خواستند در مورد دستمزدها عمل کنند. دولت و شورای عالی کار آن، با این بند می‌تواند ادعا کند "شرایط اقتصادی کشور" فرضاً مناسب نیست و وخیم است، دچار بحران و رکود است، مقاومتی است، شبه جنگی است و غیره و غیره و با این بهانه‌ها از افزایش همان چند قازی که هر ساله به حداقل دستمزد اضافه می‌شود، خودداری نموده و انجماد دستمزد ها را قانونی کند.

علاوه بر این موارد که هر یک از آن‌ها به تنهایی در حکم خاک سپاری قانون کار است، موارد دیگری نیز در اصلاحیه وزارت کار روحانی به سرپرستی علی ربیعی، به زبان کارگران و به سود سرمایه‌داران دچار تغییر شده است.

در **ماده ۲۳** کارگر از لحاظ دریافت حقوق با مستمری‌های ناشی از فوت، بیماری، بازنشستگی، بیکاری، تعلیق، از کار افتادگی، تابع قانون تأمین اجتماعی است. در اصلاحیه جدید، تأمین اجتماعی حذف شده و حقوق کارگر تنها به حق سنوات خلاصه شده و به کارفرما حواله داده شده است. در **ماده ۲۴** مکرری که به قانون کار افزوده شده، کارفرمایان موظف شده‌اند

## علی ربیعی و سلاخی نهایی قانون کار (۲) در برابر تعرض سرمایه باید ایستاد!

حق سنوات کارگران را به حساب‌های سپرده بلند مدت نزد موسسات مالی که افتتاح می‌شود واریز کنند که کارگر جز در موارد پیش‌بینی شده در آئین‌نامه اجرایی این ماده - که معلوم نیست چیست - صرفاً در دوران بازنشستگی و از کار افتادگی مجاز به برداشت از حساب خویش است. افزوده شدن این بند به قانون کار، به معنای بلوکه شدن حق سنوات کارگران در بانک‌ها و در دست سرمایه‌داران است. این موضوع مورد اعتراض شدید کارگران قرار گرفته است. در **ماده ۷۸** مکرری که به قانون کار اضافه شده، زمینه‌های تحمل خاننشینی بر زنان سرپرست خانوار فراهم شده است. به موجب این ماده زنان سرپرست خانوار با توافق کارفرما می‌توانند تمامی ساعات کار هفتگی یا قسمتی از آن را به صورت دورکاری انجام دهند. با افزوده شدن و اجرای این ماده، نه فقط کارگران زن از محیط‌های کار حذف و خاننشین می‌شوند و دورکاری رسمیت می‌یابد، بلکه سرمایه‌دار در بخشی از هزینه‌ها از قبیل گرما، برق، انرژی، نگهداری ساختمان و امثال آن صرفه‌جویی می‌کند یا به عبارت درست‌تر این هزینه‌ها را بر دوش کارگر می‌اندازد. مطابق **بند ۱۱۲ ماده ۱۱۲** پیرامون مقررات و شرایط کارآموزی، کارآموز به افرادی گفته می‌شود که سن آن‌ها از ۱۵ سال کمتر نبوده و از ۱۸ سال بیشتر نباشد. در اصلاحیه پیشنهادی دولت، شرایط سنی کارآموز حذف شده است. این تغییر کوچک اما دربرگیرنده فایده‌های بزرگ برای سرمایه‌دار است چرا که از یک سو می‌تواند کودکان و نوجوانان کم سن و سال را استثمار کند و از سوی دیگر دستش کاملاً باز است که حتی کارگران ماهری را که بیکارند و دنبال لقمه‌ای نان، به عنوان کارآموز استخدام کند. این افراد که پول بسیار اندکی به آن‌ها داده می‌شود، درحالی‌که مانند هر کارگر دیگر کار می‌کنند و استثمار می‌شوند، اما، از بیمه‌های تامین اجتماعی و سایر مزایای یک کارگر محروماند و در پایان به اصطلاح دوره کارآموزی، جای خود را به افراد جدیدی می‌سپارند تا کارفرما درعین آن‌که به اندازه سایر کارگران و شاید بیشتر، از آن‌ها کار می‌کشد، اما حداکثر - و مزایای اندک کارگری را نیز به آن‌ها نپردازد. این اصلاحیه در واقع چیز دیگری جز تعقیب و اجرای طرح فوق‌ارتجاعی استاد شاگردی نیست. در **ماده ۱۵۷** مکرر افزوده شده و دو تبصره آن، پروسه بازگشت به کار کارگر اخراجی از طریق پیگیری در مراجع حل اختلاف، آنقدر پیچیده و دشوار شده که آن را تقریباً غیرممکن ساخته است. در **ماده ۱۶۷ و ۱۶۸** نقش و وزن دولت در ترکیب شورای عالی کار افزایش یافته است. ترکیب ۳ نماینده کارفرما، ۳ نماینده کارگر و ۳ نماینده دولت، به ۳، ۳، ۶ تغییر یافته که جلسات آن با حضور اکثریت اعضا رسمیت می‌یابد و تصمیمات آن نیز با اکثریت آرای حاضرین در جلسات معتبر است! ترکیب و چپبندی که مهمل بودن سه جانبه‌گرایی و طفیلی بودن با اصطلاح نمایندگان کارگران در شورای عالی کار را آشکارتر می‌سازد. در **ماده ۱۷۸** که مربوط به اقدام کارفرما در جلوگیری از ایجاد تشکلهای قانونی کارگری مربوط می‌شود و **ماده ۱۷۹** که مربوط به

ممانعت کارفرما از ورود بازرسان کار به کارگاه است، کارفرما به جریمه نقدی و در صورت تکرار آن به حبس از ۹۱ تا ۱۲۰ روز محکوم می‌شود. در اصلاحیه دولت "حبس از ۹۱ تا ۱۲۰ روز" حذف و به جریمه نقدی اکتفا شده است تا کارفرمای خاکی را از خطر حبس نجات دهد.

در سرتاسر و در بنبند "اصلاحیه قانون کار"ی که دولت درصدد تحمیل آن بر کارگران است، طرفداری بی‌چون و چرا از منافع حداکثری سرمایه و ضدیت حداکثری با منافع کار چنان شدید و غلیظ و آشکار و تلاش کارگزاران سرمایه برای تشدید بی‌حقی و استثمار برده وار کارگران چنان عیان است که حتا صدای برخی از اعضای تشکلهای ارتجاعی و کارگزاران نظم حاکم را نیز درآورده است. تغییرات مورد نظر طبقه سرمایه‌دار حاکم و مجریان آن گونه‌ای است که اگر نه تمام این لایحه ضدکارگری، بلکه تغییرات مربوطه تنها در فصول دوم و سوم قانون کار به تصویب برسد، دیگری اثری از قانون کاری که ۲۷ سال پیش به تصویب رسید باقی نمی‌ماند و قانون کار به چیزی در حد قانون کار توکلی استحاله یافته و مناسبات کار، به مناسباتی در حد قرون وسطی و دوران بردمداری، بازگشت داده می‌شود.

این واقعیتیست که برنامه بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال در دوره حسن روحانی، بسی گسترده‌تر و همه‌جانبه‌تر نسبت به دوره‌های پیشین به مرحله اجرا گذاشته شده است. یکی از ملزومات اولیه و حتمی این برنامه و سیاست‌ها، تعرض به حقوق و معیشت طبقه کارگر و تامین کار ارزان و کارگر خاموش بی‌حق و حقوق است. روحانی بیش از سه سال پشت در سازمان تجارت جهانی (WTO)، منتظر جواز ورود به آن است. دولت جمهوری اسلامی در انتظار اعتبارات مالی، وام‌ها و سرمایه‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول است. پیش شرط برخورداری از امکانات و اعتبارات مالی این موسسات و انحصارات مالی بزرگ اما عضویت در سازمان تجارت جهانی است و یکی از شروط اصلی عضویت در این سازمان نیز "استاندارد سازی" قوانین - بخوان تحمیل بی‌حقوقی مطلق بر کارگران - از جمله و بویژه قانون کار است. سرمایه زمانی به دعوت‌های پی درپی روحانی اعتنا می‌کند و روی خوش و رضایت نشان می‌دهد، که در مناسبات کار "آزاد" از هرگونه قانون و محدودیت و قید و بندی، اراده بی‌چون و چرای خویش را اعمال کند. "اصلاحیه قانون کار" نیز با چنین هدفی به مجلس داده شده است. تمام تلاش حسن روحانی و وزارت کار آن این است که وظیفه‌های را که از دوره احمدی‌نژاد ناتمام مانده، تمام و کمال به انجام برساند.

اما طبقه کارگر ایران در برابر این تعرض خاتمان‌برانداز ساکت نخواهد نشست و در برابر یورش‌برندگان به حقوق و معیشت خویش، خواهد ایستاد.

بر کسی پوشیده نیست که در قانون کار فعلی نیز اساسی‌ترین خواست‌های سیاسی و صنفی طبقه کارگر پلیمال شده و حتا نرم‌های معمول در کشورهای سرمایه‌داری اروپایی در زمینه حقوق

پایه‌های کارگران نیز رعایت نشده و زیر پا گذاشته شده است. اگرچه در همین قانون کار فعلی نیز کارگران از حق اعتصاب و تحزب و ایجاد تشکلهای مستقل و مشارکت و مداخله در اموری مانند تعیین حداقل دستمزد محروماند و ضمانت شغلی آن‌ها به هیچ‌گرفته شده، قراردادهای موقت و پیمانی عمومیت یافته و در یک جمله این قانون یک سره به سود سرمایه‌داران و کارفرمایان تنظیم یافته است، با این وجود این واقعیت انکار ناپذیر است که تصویب و اجرای آن در شرایط سیاسی و توازن قوای طبقاتی معینی بر طبقه حاکم تحمیل شد.

به‌رغم ارتجاعی بودن قانون کار رژیم و به‌غم این موضوع که در بسیاری از موارد، آن جا که می‌توانسته اندکی به سود کارگران تمام شود اجرایی نشده است، با این وجود باب طبع و مورد رضایت سرمایه داری ایران نیست. مبارزه بر سر قانون کار اکنون به یکی از عرصه‌های مهم مبارزه طبقه کارگر ایران علیه طبقه سرمایه‌دار و مرتجعین حاکم تبدیل شده است. قانون کار در هر جامعه معین سرمایه‌داری، انعکاس‌دهنده آن روابطیست که در روند طولانی مبارزه طبقاتی میان کارگران و سرمایه‌داران در چارچوب نظام سرمایه‌داری ایجاد شده است. در یک سو، سرمایه‌داران و مرتجعین قرار دارند که سعی می‌کنند با تهیه و تصویب قوانینی به نفع خود بر شدت فشار و استثمار کارگران بیفزایند، نظام بردگی مزدوری را به وسیله بندهای قانون تحکیم و تثبیت کنند، حتا اگر بتوانند آن‌چه را که کارگران در پروسه مبارزه طبقاتی به دست آورده‌اند از چنگ آن‌ها درآورند و مناسبات سخت‌گیرانه‌تری را بر کارگران تحمیل کنند. در قطب دیگر، طبقه کارگر قرار دارد. طبقه کارگر اگرچه در اساس خواهان براندازی نظام سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم و محو استثمار و طبقات است، اما مادام که هنوز نظام سرمایه‌داری برقرار است، نمی‌تواند نسبت به مسائل و مطالبات روزمره خود بی‌تفاوت بماند. لاجرم علیه طبقه سرمایه‌دار و برای تحقق مطالبات صنفی و سیاسی خود در چارچوب همین نظام نیز دست به مبارزه می‌زند و در جریان مبارزه طبقاتی، سعی می‌کند طبقه سرمایه‌دار و دولت این طبقه را وادار به عقب‌نشینی کند و از شدت فشار و استثمار بکاهد. در جریان همین مبارزه طبقاتیست که کارگران سعی می‌کنند سرمایه‌داران را مجبور سازند تا دستاوردهای مبارزات کارگری را به رسمیت بشناسند و آن را به نحوی در قوانین خود از جمله قانون کار نیز منعکس سازند. همان گونه که سرمایه‌داران می‌خواهند اهداف و سیاست‌های خویش علیه کارگران را به وسیله قانون خویش تحکیم بخشند، بدهی‌ست که کارگران نیز بخواهند پیشروهای معین آن‌ها علیه استثمارگران شکل قانونی به خود بگیرند. چرا که طبقه کارگر مادام که هنوز نتوانسته است سلطه سرمایه را براندازد و بردگی مزدوری را لغا کند، مادام که هنوز در اسارت سرمایه به سر می‌برد، ضمن مبارزه علیه نظم سرمایه، از طریق این که خواستار قانونی باشد که مطالبات و دستاوردهای مبارزاتی‌اش در آن ملحوظ شده باشد نیز می‌تواند در مبارزه خود علیه طبقه سرمایه‌دار، گشایش‌هایی ایجاد کند تا در عین حفظ و تثبیت دستاوردهای خویش، مبارزه برای کسب دستاوردهای بیشتر و مبارزه برای واژگونی تمام نظم موجود را به جلو سوق دهد! (پایان)

## جمهوری اسلامی، عامل مصایب افغان‌ها در ایران

میان افراد دستگیر شده تعداد معدودی نیز از اتباع خارجی حضور داشتند.

بیش از سه دهه جنگ، ناامنی، فقر و بیکاری در افغانستان موجب گریز و مهاجرت بیش از ۷/۲ میلیون افغان به خارج از مرزها و بیش از یک میلیون نفر آواره در داخل افغانستان گشته است. آمارهای متعددی در مورد تعداد مهاجران و پناهندگان افغان در ایران منتشر می‌شود. وزارت مهاجرین و عودت‌کنندگان افغانستان، در سال ۲۰۱۶، تعداد مهاجران افغان دارای مدرک در ایران را ۸۴۰ هزار نفر، تعداد دارندگان اقامت موقت را ۴۵۰ هزار نفر و پناهندگان و مهاجران بدون مدرک را حدود یک میلیون نفر اعلام کرده است. برخی از مقامات ایران نیز تعداد کل آنان را رقمی بالغ بر ۳ میلیون نفر می‌دانند.

در میان آنان هستند افرادی که سالیان درازیست که به ایران گریخته‌اند و در این کشور زندگی و کار می‌کنند؛ هستند افرادی که در این جا تشکیل خانواده داده‌اند؛ هستند افرادی که در ایران به دنیا آمده، رشد و تحصیل کرده و هنوز حتا افغانستان را ندیده‌اند؛ و هستند افرادی که از مدران ایرانی زاده شده‌اند. آنان در پروسه ارزش‌آفرینی و اقتصاد ایران، سالیان مدیدیست که نقش دارند، با وجود این، هنوز "اتباع بیگانه" نامیده می‌شوند و همواره در معرض خطر اخراج‌اند. در سال ۱۳۹۳، بنا به گزارش کمیسیون حقوق بشر افغانستان، بیش از ۲۱۶ هزار نفر از ایران اخراج شدند. در سال جاری، بر اساس گزارش وزارت مهاجرین افغانستان در سپتامبر ۲۰۱۶، روزانه حدود ۱۵۰۰ افغان از ایران با توسل به زور و خشونت اخراج می‌شوند. وزیر کشور در شهریور ماه امسال، از دستگیری و اخراج ماهانه ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار "افغانی غیرمجاز" در ایران گزارش داد.

آزار و انیت افغان‌ها به پناهجویان "غیرمجاز" محدود نیست. گزارش‌های خبری و فیلم‌های ویدئویی در مورد توهین و بدرفتاری با پناهندگان افغان کم نیستند. گزارش‌های متعددی از سوی نهادهای بین‌المللی در مورد بدرفتاری و نقض حقوق انسانی پناهجویان افغان در ایران منتشر شده است. در یکی از گزارش‌های دیدبان حقوق بشر در سال ۲۰۱۳، به بدرفتاری‌هایی از جمله خشونت جسمی، بازداشت در مکان‌های غیربهداشتی در شرایط غیر انسانی، پرداخت اجباری پول برای انتقال به کمپ‌ها، کار اجباری و جدایی از خانواده‌ها اشاره شده است. در نتیجه این شرایط بسیاری از افغان‌ها چنان از شرایط زندگی در ایران به تنگ آمده‌اند که حاضرند دوباره به کشورشان بازگردند. اما بسیاری پس از بازگشت بر اثر ناامنی و بیکاری قادر به ماندن در افغانستان نیستند.

از سال گذشته، روند گریز پناهندگان از ایران به ترکیه شدت گرفته است. آنان می‌خواهند از طریق ترکیه به یکی از کشورهای اروپایی پناهنده شوند. در شهریور ۹۴، فرمانده مرزبانی استان آذربایجان غربی از دستگیری ۲۲ هزار نفر در مرزهای این استان خبر داد. اکثر این دستگیرشدگان مهاجران و پناهجویان افغان بودند. برخی از پناهندگانی که به ترکیه رسیده‌اند از تیراندازی سربازان ایرانی به سوی آنان در مرزها خبر می‌دهند.

با آن که بیش از ۳۰ سال است که موج پناهنده‌گری افغان‌ها به ایران ادامه دارد، و با آن که برخی از آنان خدمات زیادی به جمهوری اسلامی کرده‌اند، با وجود این نژادپرستی و افغان‌سنیزی در تار و پود ارگان‌ها و سران جمهوری اسلامی تنیده شده است.

محمدرضا پورابراهیمی، نماینده کرمان در مجلس شورای اسلامی، در آذر ماه سال گذشته خواستار آن شد "هزینه حضور مهاجران افغان بالا رود". یعنی "برای ماندن در ایران هزینه اقتصادی بالایی بپردازند". این در حالیست که اکثریت قریب به اتفاق افغان‌ها، در ایران زیر خط فقر زندگی می‌کنند، به سخت‌ترین کارها مشغول‌اند و از حداقل امنیت اجتماعی و حمایت‌های قانونی محروم‌اند. وی در شهریور ماه امسال خبر داد در جلسه شورای تأمین استان کرمان با حضور وزیر کشور مقرر شده تا "طرح جامع ممنوعیت کامل حضور افغانی" در کرمان تدوین شود. هم‌اکنون اقامت افغان‌ها در ۱۵ استان ایران ممنوع است.

همچنین با مقامات دولتی، تشکل‌های دولتی "کارگری" اشتغال افغان‌ها در ایران را یکی از علل بیکاری در ایران معرفی می‌کنند. سال گذشته بود که تشکل دولتی "خانه کارگر" در رامپمایی اول ماه شاعرهای نژادپرستانه علیه کارگران افغان سر داد. اما واقعیت آن است که بر اثر بحران اقتصادی و رکود، هر ساله واحدهای تولیدی بسیاری تعطیل می‌شوند، بی آن که فرصت‌های شغلی متناسب با جمعیت آماده برای ورود به بازار کار ایجاد شود. به گزارش مرکز آمار در یک سال گذشته حدود ۲۶۰ هزار شغل از بین رفته است. هم‌اکنون تعداد بیکاران رقمی در حدود ۱۰ میلیون نفر تخمین زده می‌شود، در حالی که تعداد کل مهاجران افغان شاغل شاید به چند صد هزار نفر برسد. گذشته از آن، مهاجران افغان اجازه اشتغال در مشاغل محدودی را دارند. بر اساس فهرست رسمی وزارت کار، اتباع کشور افغانستان تنها در گروه‌های شغلی کورمیزخانه‌ها، کارهای ساختمانی و کارگاه‌های کشاورزی اجازه کار دارند. نه تنها قانون کار و بیمه تأمین اجتماعی، بلکه دریافت حداقل دستمزد نیز شامل آنان نمی‌شود. بنابراین دستمزدشان بسیار کمتر از دستمزد کارگر ایرانی در کار مشابه است. به جز آن از بیمه و مزایای بازنشستگی نیز محروم‌اند. این کارگران افغان که در معرض وحشیانه‌ترین و شدیدترین استثمار ممکن در جامعه سرمایه‌داری قرار دارند، سودهای کلانی نصیب کارفرمایان می‌کنند. سران جمهوری اسلامی به نیاز به این کارگران ارزان واقف‌اند، با وجود این، شرایط کار و زندگی آنان را هر چه دشوارتر و مشقت‌بارتر می‌کنند. در تیر ماه امسال، دولت در بخشنامه‌ای، اشتغال اتباع خارجی در دستگاه‌های دولتی و عمومی غیر دولتی ایران را ممنوع اعلام کرد.

بسیاری از کودکان خانواده‌های افغان امکان تحصیل در مدارس را ندارند. تعدادی به علت اقامت غیر قانونی یا نداشتن شناسنامه نمی‌توانند در مدارس ثبت‌نام کنند. در اردیبهشت ۹۴ ظاهراً خانم‌های دستور داد کودکان خانواده‌های فاقد مدارک قانونی در مدارس ثبت‌نام شوند. اما این دستور، گاهی از مشکل آنان باز نمی‌کند. یک سو، اجرای "دستور" است، سوی دیگر، هراس خانواده‌ها از شناسایی‌شان

توسط مقامات دولتی و امکان اخراج. از آن گذشته، نه تنها کودکان فاقد مدارک قانونی، بلکه کودکانی هم که دارای اجازه اقامت قانونی و مدارک شناسایی لازم هستند، به علت شهریه‌های اجباری نمی‌توانند به تحصیل خود ادامه دهند. در سال ۹۳ وزارت آموزش و پرورش تصمیم گرفت شهریه دانش‌آموزان پناهنده را نسبت به سال قبل سه برابر افزایش دهد. پس از تجمع زنان مهاجر و پناهنده افغان در برابر کمیساری عالی سازمان ملل، روحانی دستور داد در سال تحصیلی ۹۴ - ۹۳ از کودکان افغان شهریه گرفته نشود. اطلاعیه‌ای که گویا نه به اطلاع مدارس رسیده و نه به اطلاع خانواده‌ها.

در گزارشی به تاریخ دی ۱۳۹۳ در "شبکه آفتاب" آمده است: "تربیا، مادر کارگر افغان که چهار فرزند محصل دارد و در یکی از شهرستان‌های حومه‌ی شهریار زندگی می‌کند، می‌گوید: «برای این چهار فرزند ۵۰۰ هزار تومن باید می‌پرداختم، به دلیل اینکه نتوانستم پول کافی تهیه کنم، محمدمین پسر کوچکم را به کلاس اول نفرستادم. ترسیدم اعتراض کنم و برای بچه‌های ما بد شود.»

عباس حسینی کارگر ساختمانی است. می‌گوید: «همگی ما پس از این که خبر هدیه‌ی رییس‌جمهوری را از تلویزیون شنیدیم خیلی خوشحال شدیم، هفته‌ی بعد با خیال راحت دست بچه‌ها را گرفتیم و بردم برای ثبت‌نام اما گفتند باید پول بپردازیم، تازه از سال گذشته هم گران‌تر کرده بودند. پرسیدم مگر اعلام نکردند که از افغانستانی‌ها پول نگیرید، اما معاون مدرسه عصبانی شد.»

مدارس همچنان به گرفتن شهریه به بهانه‌های گوناگون ادامه می‌دهند. مبالغی که در صورت عدم پرداخت نه تنها از دادن کارنامه دانش‌آموزان خودداری می‌شود، بلکه در سال بعد نیز این کودکان ثبت‌نام نمی‌شوند.

در گزارش دیگری در مهر ۹۵، مدیر عامل انجمن حمایت از زنان و کودکان پناهنده می‌گوید: بر اثر وجود موانعی "تنها ۱۰ درصد کودکان بازمانده از تحصیل افغان در مدارس ثبت‌نام شدند." کودکانی که به این ترتیب از تحصیل باز می‌مانند، به خیل عظیم کودکان کار ایرانی می‌پیوندند که یا در خیابان‌ها یا در کارگاه‌ها مشغول به کارند.

کودکاتی هم که از امکان ادامه تحصیل، از نظر مدارک قانونی و شهریه، برخوردارند، با مشکلات دیگری مواجه‌اند. در شهریور ماه، اعلام شد که افغان‌ها در انتخاب رشته‌های فنی و حرفه‌ای در مدارس کشور با محدودیت مواجه‌اند، علت نیز از قول معاون مرکز امور بین‌الملل وزارت آموزش پرورش "حفظ موقعیت شغلی برای ایرانیان" عنوان شد. طبق این طرح تعدادی از هنرستان‌های فنی و حرفه‌ای از ثبت‌نام اتباع افغان خودداری می‌کنند و تعدادی دیگر با دریافت شهریه‌های بیشتر نسبت به ایرانیان آنان را می‌پذیرند. اما باز به گفته انجمن حمایت از زنان و کودکان پناهنده، نه در تمام رشته‌ها مثل حسابداری که تقاضای ایرانی زیادی وجود دارد. در یک مورد به دانش‌آموزی گفته‌اند فقط می‌تواند در دو رشته آشپزی و خیاطی ثبت‌نام کند.

سیدعلی خرم، استاد حقوق بین‌الملل و سفیر اسبق ایران در مقر اروپایی سازمان ملل، نیز در مصاحبه‌ای می‌گوید، اتباع افغان می‌توانند با گرفتن پذیرش وارد دانشگاه‌ها شوند، اما با پرداخت



**دادداشت های سیاسی**

**بازخوانی دوباره پرونده**

پنجمین قربانی کهریزک شد. پوراندرجانی، پزشک وظیفه و تنها شاهد آگاه و حضوری شرایط مرگبار کهریزک بود. پزشکی که جانباختگان این بازداشتگاه را پیش از مرگ آنان معاینه کرده بود. او نیز سه ماه بعد در ۹ آبان ۱۳۸۸ به صورت مرموزی در همان بازداشتگاه به قتل رسید. مقامات مسئول از جمله سعید مرتضوی، ابتدا علت مرگ او را سکت قلبی و سپس خودکشی اعلام کردند؛ در نهایت هم پزشکی قانونی علت مرگ این پزشک جوان را مسمومیت غذایی اعلام کرد.

از همان آغاز بر ملا شدن وقایع کهریزک، روایت ها و گزارش های تکان دهنده ای از این بازداشتگاه در روزنامه های بازتاب بیرونی یافت. روایاتی که تماماً حکایت از بربریت و تجاوزگری، درنده خویی و وحشی گری مسئولان و ماموران این زندان داشت. مسئولان و زندانبانی که درنده خویی را از همان آغار به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی از مکتب خمینی و دیگر رهبران این نظام آموخته بودند. همان رهبران و نظامی که در سال های نخست دهه ۶۰ صدها بار فوجی تر از وقایع کهریزک بر زندانیان اوین و قزلحصار و گوهردشت ستم روا داشتند. سال هایی که ویرانی، کشتار و پلشتی آن هرگز از یادها نخواهد رفت. در آن سال ها، تحت رهبری خمینی و در سیادت و قدرت نمایی شکنجه گرانی همچون لاجوردی و حاج داود که مرتضوی های آن دوران بودند، تا توانستند زندانیان را شکنجه و کشتار کنند، خانواده ها را به آوارگی گشایند، تابوت و قرنطینه و "قیامت" را در زندان قزلحصار برپا کردند، افرادی های گوهردشت را به کابوس زندانیان تبدیل کردند، برای به توبه کشاندن زندانیان، آنان را به منت دو سال در انفرادی های گوهر دشت نگه داشتند، و بدین سان تعداد زیادی از زندانیان گرفتار جنون و روان پریشی شدند. به فتوای خمینی به دختران جوان پیش از اعدام تجاوز کردند تا باکره اعدام نشوند. چرا که به باور مذهبی شان، زنانی که باکره اعدام می شدند، به بهشت می رفتند و جمهوری اسلامی با چنین باورهایی بیمارگونه ای نمی خواستند که مشتی دختران "منافق" و "ملحد" راهی بهشت گردند. با این وجود، به این همه جنایات هم بسنده نکردند و سر انجام در تابستان ۶۷ با فتوای دیگری از خمینی جلد، هزاران زندانی در بند را که با گرفتن حکم از همان بیدادگاه های جمهوری اسلامی زنده مانده بودند، قتل عام کردند.

با چنین پیشینه ای از کشتارهای جمهوری اسلامی، ماجرای کهریزک، اگرچه گوشه ی کوچکی از مجموعه جنایات ضد بشری این رژیم به حساب می آید اما، تا تابستان سال ۱۳۸۸، تنها موردی از صدها جنایت سر به مهر هیئت حاکمه ایران بوده است که به دلیل از هم گسیختگی پایه های درونی رژیم و شکاف موجود در جناح های آن، به سرعت علنی و در ابعادی گسترده بازتاب بیرونی یافت.

از آن زمان تاکنون، روایت های متعددی از ماجرای کهریزک بازگو شده اند. با این همه در میان تمامی روایت ها، روایت مسعود علیزاده روایتی است مستند و دست اول. روایتی آنچنان

تکان دهنده که اوج بربریت هیئت حاکمه ایران و ماهیت پلشت دستگاه قضایی این نظام قرون وسطایی را به تصویر کشیده است. (۱)

جنایات رخ داده در بازداشتگاه کهریزک بویژه ماجرای تجاوز به زندانیان و مرگ چند تن از آنان در آن شرایط غیر انسانی و شکنجه های اعمال شده بر زندانیان، آنچنان سریع و پر صدا در جامعه بازتاب یافت که خامنه ای سراسیمه دستور برچیدن این بازداشتگاه را داد. به دنبال دستور خامنه ای، مجلس ارتجاع نیز با تشکیل یک کمیسیون تحقیق در صدد پی گیری موضوع برآمد. کمیسویی که بر اساس گزارش آن، سعید مرتضوی دادستان وقت تهران، متهم اصلی این پرونده شناخته شد، احمد رضا رادان، از فراماندهان بلند پایه سپاه و جانشین فرمانده نیروی انتظامی و راهبی، نماینده طرفدار احمدی نژاد در مجلس، به عنوان دیگر متهمان اصلی این پرونده معرفی شدند.

سعید مرتضوی از همان آغاز منکر هرگونه دخالت در جنایات کهریزک شد. او علاوه بر انکار وقایع رخ داده در کهریزک، حتا منکر حضور و دخالت خود در انتقال بازداشت شدگان به این زندان شد. او در کمال وقاحت مدعی شد که در روزهای ماجرای کهریزک در مرخصی بوده و اساساً نمی توانسته در تصمیم گیری انتقال دستگیرشدگان به کهریزک نقشی داشته باشد. سعید مرتضوی، چند ماه بعد در ۱۳ مهر ماه ۸۸ با تائید بر نظر "قاضی رسیدگی کننده به پرونده متهمان اغتشاشات اخیر که هیچ گونه تخلفی در این باره مرتکب نشده است"، ماجرای کهریزک را صرفاً به چند شکایت سطحی تقلیل داد و گفت: از جمله شکایت های زندانیان این است که، مثلاً مسئول بند یا زندانبان در ورزش اجباری آنان را بسیار انیت کرده است، یا احياناً برخورد نامناسبی از سوی مامور زندان انجام شده است". مرتضوی در مورد دلایل مرگ زندانیان کهریزک نیز در اول تیر ماه ۸۹ با این ادعا که، "من با پزشکی قانونی صحبت کردم که علت مرگ آنان منترتبت بوده است"، از اساس منکر مرگ بازداشت شدگان در اثر شکنجه و مجموعه فشارهای وارده به آنان در بازداشتگاه کهریزک شد.

در وضعیتی این چنین و تحت فشار افکار عمومی، در همان سال دستگاه قضایی جمهوری اسلامی رسیدگی به جنایات کهریزک را در دستور کار خود قرار داد. یک سال بعد روز چهارشنبه ۹ تیر ماه ۸۹، روابط عمومی سازمان قضایی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی، با صدور اطلاعیه ای محکومیت متهمان فاجعه زندان کهریزک را اعلام کرد. بر اساس اطلاعیه فوق، از میان ۱۲ متهم پرونده، دو تن، مسئول قتل امیر جوادی فر، محسن روح الامینی و محمد کامرانی شناخته و به "قصاص نفس" محکوم شدند. این دو متهم، علاوه بر "قصاص نفس"، به تحمل حبس، انفصال موقت از خدمت، پرداخت جزای نقدی، تحمل شلاق تعزیری و پرداخت دیه نیز محکوم شدند. ۹ متهم دیگر پرونده نیز، با طرح اتهامات مختلف به مجازات هایی چون تحمل حبس، پرداخت دیه و جزای نقدی، انفصال موقت از خدمت و تحمل شلاق محکوم شده اند. آخرین متهم پرونده نیز، به دلیل "عدم احراز جرم" از اتهامات وارده تبرئه شده است. فرد تبرئه شده همان سعید مرتضوی قاضی سابق و دادستان وقت تهران بود.

در همان زمان، سازمان ما در واکنش به این نمایش قضایی جمهوری اسلامی، طی مقاله ای باعنوان "مجرمان واقعی جنایات کهریزک چه کسانی

هستند؟" نوشت: قدرت حاکمه ایران، بدون آنکه اسامی متهمان را اعلام کند، بدون اینکه هویت و جایگاه مسئولیت تک تک متهمان پرونده کهریزک را بر ملا سازد، با برگزاری دادگاه های غیر علنی، دو تن از متهمان فوق را به اعدام و بقیه را به تحمل حبس، پرداخت دیه و جزای نقدی، انفصال موقت از خدمت و تحمل شلاق محکوم کرده است. تا بدین وسیله گریبان خود را از شر تبعات پرونده جنایت و تجاوزات صورت گرفته در کهریزک رها سازد. پرونده ای که عمق پلشتی و رسوایی حاصل از آن، طی یک سال گذشته در سطحی بسیار گسترده، افکار عمومی توده های مردم ایران و جهان را علیه جمهوری اسلامی برانگیخته است. بر ملا شدن نام سعید مرتضوی، احمد رضا رادان و راهبی، به عنوان عاملان اصلی جنایات صورت گرفته در کهریزک، نقش بلامنازع خامنه ای، دولت احمدی نژاد و کل هیئت حاکمه جمهوری اسلامی را در سازماندهی این جنایت، آشکار ساخت. این افراد که خود از مسئولان جمهوری اسلامی بوده و هستند، حتا به دادگاه احضار هم نشدند. عدم احضار متهمان واقعی این جنایت به دادگاه، ثابت می کند که کهریزک و کهریزک های دیگر، جزئی از کلیت سیستم جمهوری اسلامی هستند. بدون حمایت مستقیم خامنه ای، بدون پشتیبانی علنی دولت احمدی نژاد و هیئت حاکمه ایران از عاملان اصلی این جنایت، ممکن نبود جنایت هایی از این دست به وقوع بپیوندند. لذا، مجرمان و آمران اصلی پرونده کهریزک، نه متهمان ناشناخته و نون پایه زندان کهریزک، بلکه سران نظام و کل سیستم حاکم بر ایران است که باید محاکمه شوند". (۲)

با پایان دادگاه، سعید مرتضوی که متهم اصلی این پرونده بود، بدون حضور در دادگاه از اتهام "معاونت در قتل" تبرئه شد. پرونده کهریزک اما، با شکایت مجدد پدر محسن روح الامینی که خود یکی از کارگزاران نظام است و در انتخابات ۸۸ نیز رئیس ستاد انتخاباتی محسن رضایی بود، دوباره بازگشایی شد. حالا پس از گذشت هفت سال از وقایع کهریزک و با گشایش دوباره این پرونده، سعید مرتضوی قاضی تبهکار خامنه ای که متوجه به پایان رسیدن تاریخ مصرف خود در نظام جمهوری اسلامی شده است، طی نامه ای سرگشاده از بازماندگان کشته شدگان بازداشتگاه کهریزک عذر خواهی و از حوادث پیش آمده در آنجا ابراز شرمندگی کرده است. او در این عذر خواهی همان جوانانی را که در تابستان ۸۸، با عنوان "اراذل و اوباش" روانه قتلگاه کهریزک کرده بود تا در آنجا جان ببازند، اکنون به عنوان "شهیدان مظلوم" خطاب می کند. همان کسی که سه سال پیش، پس از خروج از جلسه دادگاهی که در باره کهریزک برگزار شده بود، گفت: پشیمان نیست و به تکلیف عمل کرده است.

به راستی که حکومت دینی و تلیق دین و دولت چه معجزاتی که نمی کند. تنها در حکومت هایی از نوع جمهوری اسلامی است که جنایتکاران و آدمکشانی همانند مرتضوی با یک چرخش قلم و یک حرکت زبان در "گاو گند چاله دهاتی" بی مایه به یکباره کشته شدگانی را که تا پیش از این "اراذل و اوباش" شان می خواند و کشتن آنان را عمل به تکلیف دینی و الهی می دانست، هم اینک بعد از گذشت هفت سال به عنوان "شهیدان مظلوم" یاد می کنند. به راستی که جمهوری اسلامی و آنان که امروز با نام "داعش" معرفی می شوند، همه از یک آیشخور

یادداشت‌های سیاسی

بازخوانی دوباره پرونده جنایات کهریزک

ارتزاق می کنند و نیرو می گیرند. خلخالی جلا، قاضی تام الاخیار و برگزیده خاص خمینی نیز در سال های ۵۸ و ۵۹ وقتی گروه جوانان و مبارزان کردستان را بدون محاکمه در صف جوخه های مرگ قرار می داد، با جنونی تهوع آور می گفت، اگر مجرم بوده باشند که به درستی اعدام شده اند و جایشان در جهنم است و اگر بیگناه اعدام شان کرده باشم، شهید محسوب شده و به بهشت می روند!! به راستی که چنین وقاحتی را فقط و فقط در جمهوری اسلامی و در قامت رهبران و مسئولان آن می توان یافت.

عذرخواهی سعید مرتضوی، با مخالفت شدید خانواده های جان باختگان کهریزک و واکنش های تند و تیز کاربران شبکه های اجتماعی مواجه گردید.

"عذر خواهی رقت باری که مغز آدمی را آزار می دهد." عذر خواهی فریب کارانه ای که "داغ و درد بازماندگان را بیشتر کرد." "معذرت خواهی، موقعی به درد می خورد که تاوان پس بدهی، نه راست و راست بگردی و معذرت خواهی کنی؟ و تازه عده ای هم دارن تشکر می کنند از مرتضوی"، تنها نمونه هایی از واکنش کاربران شبکه های اجتماعی در برخورد با این اقدام قاضی و دادستان پیشین و تام الاختیار تهران است. قاضی و دادستانی که تا پیش از ماجرای کهریزک با سرکوب گسترده خبرنگاران و روزنامه نگاران و بستن فله ای صدها روزنامه و نشریه به قاتل مطبوعات شهرت یافت. دادستانی که در سال ۸۲ قتل زهرا کاظمی، خبرنگار عکاس ایرانی- کانادایی را نیز در پرونده خود داشته است.

عذرخواهی سعید مرتضوی مستننا از هر انگیزه ای که این قاتل زندانیان داشته باشد، مستننا از واکنش خانواده های جان باختگان کهریزک و جدای از واکنش های درون جامعه، حاوی یک نکته در خورتوجه است. عذرخواهی او، اعترافی صریح و آشکار به گوشه ای از جنایات پنهان در تاریکخانه هیئت حاکمه ایران است. آنهم اعترافی از زبان قاضی و دادستانی پر قدرت و با نفوذ در سیستم قضایی جمهوری اسلامی. این اعتراف نشان می دهد که چه قتل هاء ترور ها و پرونده های مخوفی در دالان های تنگ و تاریک دستگاه قضایی این رژیم مدفون مانده اند. پرونده هایی از نوع ترور و قتل نوماج، مختوم، واحدی و جرجانی، ۴ رهبر شورایی ترکمن صحراء، پرونده "قتل های زنجیره ای" در سال ۷۷ که پس از برملا شدن نام تعدادی از ترورشدگان از جمله داریوش و پروانه فروهر، محمد مختاری و محمد جعفر پوپنده بی درنگ خامنه ای وارد میدان شد و با وقاحتی مشمژر کننده، همه آن ترورها را به اسرائیل و عوامل بیگانه نسبت داد. قتل هایی که با حکم شرعی مصباح یزدی، محسنی اژه ای و دری نجف آبادی وزیر اطلاعات وقت رژیم و با اقدام تیم عملیاتی سعید امامی، عنصر امنیتی رژیم به اجرا در آمدند. پرونده ای که در نهایت با "واجبی خور کردن" سعید امامی مختومه شد، ترورهایی که در پس هیاهوی

خامنه ای و کتمان سیستم قضایی جمهوری اسلامی به فراموشی سپرده شد. پرونده هایی که اسامی کشته شدگان دیگری همچون سعیدی سیرجانی، ابراهیم زالزاده، پیروز دوانی، امیر علانی، دکتر کاظم سامی، غفار حسینی و ده ها تن دیگر از نویسندگان، شعرا و فعالان سیاسی ترور شده توسط عوامل امنیتی رژیم، در پستوی دستگاه قضایی جمهوری اسلامی مدفون شدند.

در تمامی این سال هاء، به رغم اینکه نیروهای انقلابی و مترقی و بخش آگاه توده های مردم ایران، همواره با صراحت عوامل امنیتی و سیستم قضایی جمهوری اسلامی را به عنوان عاملان اصلی این جنایات معرفی کرده اند، اما با اعتراف سعید مرتضوی در مورد جنایات کهریزک، اکنون دیگر دست جمهوری اسلامی و دستگاه قضایی و امنیتی آن باید برای توده های مردم ایران و جهان رو شده باشد. بازتاب نوار صوتی منتظری در مورد کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ و پس از آن عذرخواهی سعید مرتضوی در مورد وقایع کهریزک، جملگی نشان از ورشکستگی، رسوایی و بحران درونی هیئت حاکمه ایران است. بحرانی که این فرصت را به مردم داده است تا به عمق پلشتی، دروغ بافی و هرزه گویی خامنه ای و سیستم قضایی این رژیم بیش از گذشته واقف گردند و خود را برای مبارزه ای در خور و شایسته جهت تسفیه حساب نهایی با رژیم تا بدین حد تبهار و فاسد آماده سازند.

(۱) مسعود علیزاده، که خود یکی از جان بدربرندگان حوادث آن روزهای کهریزک است، طی گزارشی مفصل و روز شمار، پرده از وقایع کهریزک بر داشته است. این سطور تنها گزیده ای از گزارش چند صفحه ای اوست که در فیس بوک شخصی اش درج شده است: روز ۱۹ تیر بود، بازپرس حیدری فر، در حیاط پلیس پیشگیری به ما گفته بود، اگر تا آخر تابستان زنده از بازداشتگاه کهریزک بیرون آمدید تازه بگوئید کهریزک کجاست؟ ... از بچه ۱۷ ساله تا پیر مرد ۶۰ ساله را برهنه کردند... وارد قرنطینه یک شدم، حدود ۱۳۶ نفر بودیم. مساحت قرنطینه خیلی کوچک و حدود ۶۰ متر مربع بود. قرنطینه یک، فاقد آب، تهویه، وسایل گرم کننده و خنک کننده، فاقد هرگونه کف پوش، موکت و تخت خواب، نور کافی، سرویس بهداشتی قابل استفاده و حمام بود. روز ۲۱ تیر ماه بود. تن هامان از شدت زخم هایمان عفونت کرده بود و نفس کشیدن برایمان لحظه به لحظه سخت تر و صدای ناله های هم بندی هایمان بلند تر و بلند تر می شد. نگاهی به چهره ای خسته ای امیر انداختم و می دیدم که چقدر نفس کشیدن برای او سخت تر از همه مان شده است... در آن هوای آلوده و مسموم، حدود پنجاه نفر از هم بندی هامان از هوش رفتند. محمد کامرانی و امیر جوادی فر هم جزو آنها بودند. دیگر راه نفس کشیدن ما بسته تر می شد. باور آن جهنم داشت لحظه به لحظه پر رنگ تر می شد و ما می دیدیم که آنها دارند جان می سپارند. ... تا آن لحظه همه ی ما فکر می کردیم کهریزک فقط یک قربانی داشته ... امیر جوادی فر ... ولی بعد از مدتی مطلع شدیم که محمد و محسن نیز در بیمارستان جان خود را از دست داده اند ... و این غم بزرگی بود! ... حدود دو ساعت بود که وارد زندان اوین شده بودیم ... سعید مرتضوی به داخل زندان اوین آمد و می دانست که امیر جوادی فر در راه کهریزک به اوین فوت کرده است. من را پیش سعید مرتضوی بردند ... سعید مرتضوی از من پرسید که چرا این

زخم ها در بننت هست و من گفتم : در کهریزک شکنجه شدم ... گفت از کجا معلوم که در کهریزک شکنجه شدی؟؟ ... گفتم : این همه شاهد دارم ... سعید مرتضوی گفت : نباید جایی بگی که در کهریزک شکنجه شدی ، باید بگی بیرون از کهریزک این اتفاق برات افتاده و شکنجه شدی. (۲) - نشریه کار، ارگان سازمان فدائیان اقلیت، نیمه دوم تیر ۸۹ شماره ۵۷۷

"حرام" خواندن

دوچرخه سواری زنان،

جلوه دیگری از ارتجاع گرائی جمهوری اسلامی

دفتر خامنه ای در روز ۲۸ شهریور اعلام کرد: "دوچرخه سواری بانوان در مجامع عمومی و نیز در جایی که در معرض دید نامحرم باشد، حرام است." دلیل ممنوع اعلام کردن دوچرخه سواری زنان در پاسخی که از سوی دفتر خامنه ای به سوال خبرنگاری فارس شده، چنین است: "دوچرخه سواری بانوان در مجامع عمومی و در منظر نامحرم، غالبا موجب جلب نظر مردان و در معرض فتنه و به فساد کشیده شدن اجتماع و منافی با عفت بانوان است و لازم است ترک شود و در صورتی که در منظر نامحرم نباشد اشکال ندارد."

این پاسخ دیدگاه جنسی جمهوری اسلامی به افراد جامعه را نشان می دهد و این که بر این مبنا زنان وبه ویژه مردان انسان هایی بدون اخلاق، بدون فرهنگ و بی شخصیت هستند که تنها غریز جنسی شان آنان را هدایت می کند. این موضوع همانطور که در حکم بالا ذکر شده است، بیشتر متوجه مردان است که با دوچرخه سواری زنان نظرشان جلب می شود. به همین دلیل نیز در مبارزات و مقاومت هایی که به شکل کمپین یا اشکال دیگر بر علیه این حکم و احکام این گونه تشکیل می شود، مردانی که متوجه این توهین می شوند، علاوه بر دفاع از حقوق نیم دیگر جامعه، یعنی زنان، برای دفاع از حیثیت انسانی خود نیز شرکت می کنند. حرکت های دسته جمعی که در این راستا به ویژه در شهر مریوان و در گروه های کوچکتر و یا در شبکه های اجتماعی صورت می گیرد، تأیید این امر می باشند. برنامه های دوچرخه سواری جمعی در این شهر در اصل برای حفظ محیط زیست و در راستای طرح "سه شنبه های پاک" که در بیش از صد شهر کشور انجام می شد، صورت می گرفت. در تاریخ ۲۹ تیرماه نیروهای انتظامی در شهر مریوان دوچرخه ها را ضبط کرده و تعدادی از زنان را برای چند ساعت دستگیر و سپس با گرفتن تعهد کتبی آزاد کردند. سپس امام جمعه ی شهر در خطبه های نماز جمعه، دوچرخه سواری زنان در ملاء عام را گناه خواند. به تدریج این موضوع با اظهار نظرهای گوناگون و گاهی ضد و نقیض مسئولان هم از زبان اصلاح طلبان و هم از سوی اصولگرایان در رسانه ها ابعاد گسترده ای یافت تا اینکه دفتر خامنه ای حکم قطعی خود را که پیش از این در قوانین مجازات اسلامی نیز در جایی مطرح نشده، اعلام کرد.

با "حرام" اعلام کردن دوچرخه سواری زنان، جمهوری اسلامی در ارتجاع مذهبی و محدودیت

**"حرام" خواندن دوچرخه سواری زنان، جلوه دیگری از ارتجاع گرانی جمهوری اسلامی**

حقوق زنان در این زمینه، حتی از عربستان سعودی نیز پس تر رفت. اوایل سال ۱۳۹۱ مقامات پلیس عربستان اعلام کردند، زنان حق دوچرخه سواری به منظور تفریح و ورزش را در صورتی که یک مرد همراه آنان باشد، دارند. اگرچه وضعیت زنان در جمهوری اسلامی هنوز به مراتب از کشورهای دیگر اسلامی، از جمله عربستان سعودی، بهتر است، اما حرام اعلام کردن دوچرخه سواری برای زنان بار دیگر اثبات این امر است که رژیم های مرتجع اسلامی مانند جمهوری اسلامی اگر قادر بودند، تمامی حق و حقوق انسانی زنان را سلب کرده و وضعیت زندگی دو هزار سال قبل را به آنان تحمیل می کردند. برواق جمهوری اسلامی

بار دیگر نشان داد، از این نظر هیچ فرقی با داعش، طالبان، حاکمان عربستان سعودی و امثال آنان ندارد. تنها عاملی که موجب می شود، این خواست قلبی این حاکمان متحجر به مانع برخورد کند، مقاومت و مبارزه ی زنان و مردان آگاه در جامعه می باشد.

اگرچه ممنوعیت دوچرخه سواری زنان، امروزه در بین معضلاتی که اکثریت مردم زحمتکش جامعه دست به گریبان آند، موضوعی کم اهمیت جلوه می کند، اما به نظر می آید که موضع گیری دفتر خامنه ای در این رابطه در این برهه از زمان که رژیم درگیر انواع بحران ها می باشد، بیشتر جنبه های سیاسی داشته باشد. در بین اظهارات مختلفی که پیش از صدور این حکم شده بود، شهین دخت مولاردی، معاون روحانی، در پی دستگیری های مریوان در توپیتز خود نوشت: "طبق اعلام دفتر رهبر انقلاب دوچرخه سواری بانوان با رعایت موازین شرعی بلامانع است". خامنه ای با صدور این حکم بار دیگر قدرت نمایی سیاسی کرده و جایگاه خود را در رأس تمام قوانین و این که نه تنها

اوست که حرف آخر را می زند، بلکه هر زمان که بخواهد نیز حکم دیگری صادر می کند، گوشزد کرد. همزمان، وی در دعوای جنایی درون حاکمیت یک بار دیگر به اصولگرایان چراغ سبز نشان داده و اصلاح طلبان را سر جای شان نشانده. این موضع گیری ها دلسردی اقشاری را که به روحانی و جناحش برای باز شدن فضای جامعه امید بسته بودند، عمیقتر کرد.

فعالان "اصلاح طلب" حوزه ی زنان نیز که تعرضات علیه دوچرخه سواران زن حتی از سوی دستگاه اجرایی را اقدام های "افراد خودسر" می خوانند تا سیستماتیک بودن آن را کتمان کنند، بار دیگر با موضع خامنه ای در این مورد دچار تناقض گویی شدند. دخالت مستقیم خامنه ای در این مورد نشان می دهد که هر مقاومت مترقی و مبارزه ی پیگیری که علیه تعرض به حقوق زنان صورت می گیرد، ناگزیر از رویارویی با کل سیستم و رژیم می باشد و تنها در پیوند با طبقه ی کارگر و دیگر جنبش های اجتماعی است که به مطالبات خود دست می یابد.

از صفحه ۸ **جمهوری اسلامی، عامل مصایب افغان ها در ایران**

کشته شده اند.

جمهوری اسلامی همواره یکی از عوامل مانع برقراری صلح و آرامش در کشورهای همسایه از جمله افغانستان بوده است. اکنون نیز با پیگیری این سیاست جدید و تقویت طالبان، از سویی، بر وخامت شرایط افغانستان می افزاید و از سویی دیگر، افغان های گریخته از جنگ و فقر را در داخل ایران به تحمل زندگی دشوار و غیر انسانی وامی دارد. با تأسیف فراوان برخی مردم ناآگاه تحت تأثیر تبلیغات نژادپرستانه ی رسانه ها و سران حکومتی به این باور رسیده اند که افغان ها عاملین بروز جرائم و جنایات در ایران هستند و افغان ستیزی خود را با این بهانه توجیه می کنند. اما با نگاهی به آمار جنایت و جرائم در ایران، متوجه می شویم این جرائم گوشه کوچکی از کل آمار جنایت و جرائم در ایران را تشکیل می دهند که معدودی از افغان ها مرتکب می شوند، نه همه ی این مردمان زحمتکش. از مزدوران و جیرمخواران رژیم که بگزیم، اگر انکی به شرایط زندگی دردناک افغان ها در ایران بیاندیشیم، تنها حس همدردی با این مردمان رنج دیده و تحت ستم و نفرت از عاملین این سرنوشت دردناک باقی خواهد ماند.

گرچه، در میان ایرانیان، خیل عظیم کارگران آگاه نیز هستند که کارگران افغان را بخشی از طبقه کارگر ایران می دانند، وتوده هایی که می دانند دشمن رویاروی نه افغان ها، بلکه سران رژیم حاکماند، اما سران حکومتی از قماش طالبان در افغانستان و داعش در عراق و سوریه جمهوری اسلامی و طالبان و ملی را در میان ایرانیان و افغان ها و عراقی ها و سوری ها ببینند تا به زندگی نکبت بار خود ادامه دهند. اما توده آگاه مردم ایران باید دست به دست توده های آگاه افغان و عراقی و سوری به مصاف نیروهای جنایتکار و سپاه اسلامگرا برونند. تنها در صورت پیروزی در این نبرد است که می توانند در کنار یکدیگر در صلح و آرامش و رفاه و فارغ از مرزهای جغرافیایی به عنوان انسان هایی آزاد زندگی کنند.

شهریه های بیشتر. بسیاری از جوانان افغان، در مصاحبه ها می گویند بر اثر عدم توان مالی پرداخت شهریه ها و هزینه تحصیل در دانشگاه ها نمی توانند ادامه تحصیل دهند.

از جمهوری اسلامی انتظاری بیش از این نمی توان داشت. حکومتی که بر مردم کشور خود چنین جنایاتی را روا می دارد، بر مردمان کشور همسایه ظلم و ستمی چند برابر را تحمیل خواهد کرد. اما از آن شرم آورتر، آزار، تحقیر و توهین غیررسمی، اما بسیار رایج، در جامعه علیه افغان ها است. در سال ۹۱ بود که به بهانه تجاوز به دختری در شهر یزد، عده ای از اوباش و مردم ناآگاه به ضرب و شتم ساکنان افغان یکی از محله های یزد و آتش زدن خانه های آنان دست زدند. در نتیجه این وحشیگری حدود ۲۰۰ نفر از پناهجویان افغان بی خانمان شدند. بر اثر انتشار شایعه ای، عده ای اوباش به روستای نظام آباد قزوین حمله کردند. پس از این ضرب و شتم مردم و غارت خانه ها، از ۱۴۰ خانوار افغان، ۱۲۵ خانوار خانه خود را رها کردند و رفتند. یا بنزی که در سال ۹۲ بر سردر مدرسه ای در اصفهان نصب شده بود و خواهان عدم حضور افغان ها در مدرسه شده بود. یا نگاهی ببینداید به نظرات نژادپرستانه منتشره در زیر اخبار مربوط به افغان ها در رسانه های دولتی و نیمه دولتی ایران.

و این همه ماجرا نیست. در آذر ماه سال ۹۲، خبری مبنی بر کشته شدن ده افغان در سوریه منتشر شد. در گزارش دیگری در سال ۹۳ آمده است، ایران برای جنگ در سوریه، هزاران پناهنده افغان را با دستمزد ماهانه ۵۰۰ دلار و پیشنهاد اقامت در ایران اجیر کرده است. به جز افرادی که با این وعده ها داوطلبانه عازم جبهه های جنگ در سوریه می شوند، هستند جوانانی که به زور به جنگ ارسال می شوند. در گزارش سال جاری دیدبان حقوق بشر آمده است که هزاران مهاجر افغان بدون اوراق هویت با زور به مزدوری گرفته شده اند تا در جبهه سوریه بجنگند. به برخی از این افراد که زیر ۱۸ سال بوده اند، گفته شده یا باید به نفع ایران بجنگند یا به افغانستان بازگردانده می شوند. تاکنون نیز عده ای از آنان در قالب نیروهای "گردان های فاطمیون" در سوریه

**خلاصه ای از اطلاعاتیه های سازمان**

پنج مهرا سازمان فدائیان (اقلیت) اطلاعاتیه ای در دفاع از مبارزات و مطالبات اپراتورهای فشار قوی برق انتشار داد در این اطلاعاتیه با عنوان "از اعتراضات و خواست های اپراتورهای فشار قوی برق حمایت کنیم" چنین می خوانیم:

"صبح امروز حدود سیصد تن از اپراتورهای پست های فشارقوی برق، برای دومین روز متوالی در مقابل سازمان مدیریت و برنامه ریزی دست به تجمع اعتراضی زدند. در پی اجتماع اعتراضی روز گذشته ی کارگران در مقابل مجلس و سپس در مقابل سازمان مدیریت و برنامه ریزی، مسئولان این سازمان، برخی وعده های شفاهی به کارگران دادند. اما کارگران که گوششان از این وعده ها پراست و به تجربه دریافته اند که نباید به وعده توخالی دل خوش کنند امروز نیز به تجمع اعتراضی خود ادامه دادند. این کارگران که به نمایندگی از پنج هزار تن از همکاران خود، از استان ها و شهرهای مختلف از سراسر کشور به تهران آمده بودند، بار دیگر خواستار تبدیل و وضعیت استخدامی خود از قراردادی به دائمی شدند." در ادامه اطلاعاتیه ضمن اشاره به یک رشته اعتراضات و تجمعات سرتاسری کارگران برق فشارقوی دروسال گذشته چنین آمده است:

اپراتورهای فشار قوی برق مشغول بکار در شرکت های برق منطقه ای در سراسر کشور، به رغم مستمر بودن شغل و حرفه شان و با وجود آن که بیش از ده سال سابقه کار دارند، اما فاقد قرارداد دائمی هستند و با قرارداد معین کار می کنند. این کارگران از بابت آینده شغلی خود نگرانند. بالا گرفتن زرمه های واگذاری پروژه های شرکت توانیر و خدمات اپراتوری به بخش خصوصی نیز بزرگترین کارگران افزوده است. از این رو اپراتورهای فشارقوی برق، مصراً نه تر از همیشه خواهان تبدیل وضعیت خود از قراردادی به دائمی و ضمانت شغلی هستند." در پایان اطلاعاتیه، سازمان ضمن حمایت از مبارزات متحدانه و سراسری اپراتورهای پست های فشارقوی برق، خواهان تحقق فوری خواست های کارگران شده است.

## یادداشت‌های سیاسی

### بازخوانی دوباره پرونده جنایات کهریزک

روز یکشنبه ۲۱ شهریور سعید مرتضوی، دادستان سابق تهران با ارسال نامه ای سرگشاده به قاضی پرونده اش، از بازماندگان کشته شدگان بازداشتگاه کهریزک عذر خواهی و از حوادث پیش آمده در آنجا ابراز شرمندگی کرد. او در این نامه یادآور شده است: "به عنوان دادستان وقت، عمیقاً ابراز تاسف و اعتذار می نمایم و از مقام شهیدان مظلوم این حادثه جوادی فر، روح الامینی و کامرانی طلب پوزش نموده و علو درجات را از خداوند بزرگ مسئلت می نمایم". تاکید از ماست.

سعید مرتضوی، قاضی و دادستان وقت تهران در سال ۸۸ از جمله متهمان اصلی جنایات رخ داده در کهریزک است. جنایات فجیعی که با دستگیری تعداد زیادی از معترضان انتخاباتی خرداد آن سال و انتقال آنان به بازداشتگاه جهنمی کهریزک رقم خورد. مکانی که با بازسازی چند سیلو در بیابان های کهریزک به زندان "ارادل و اوباش" تبدیل شده بود. بازداشتگاهی فاقد هرگونه امکانات اولیه، بدون تهویه درگرمای طاقت فرسای تابستان کهریزک، با انبوهی از زندانیان

جرایم عادی و خطرناک که رژیم از آنان به عنوان "ارادل و اوباش" در ادبیات خود نام می برد.

سعید مرتضوی نیز با "ارادل و اوباش" خواندن معترضان انتخاباتی ۸۸ و با تکیه بر قدرت بلامنزاع خود که آن را از خامنه ای و سیستم قضایی جمهوری اسلامی کسب کرده بود، همه آنان را راهی بازداشتگاه مرگ کهریزک کرد. بازداشتگاهی که چند تن از دستگیرشدگان از جمله محمد کامرانی، محسن روح الامینی و امیر جوادی فر در همان روزهای نخست ورود به کهریزک، در پی تشنگی، گرسنگی، بی هوایی و شکنجه مأموران زندان، از پای درآمدند.

چهارمین قربانی کهریزک رامین آقازاده قهرمانی بود. رامین دو روز پس از آزادی از بازداشتگاه کهریزک در بیمارستان رسول اکرم در تهران جان باخت. به گفته خانواده آقازاده قهرمانی، پزشکی قانونی علت مرگ او را "نرسیدن خون به مغز و قلب بر اثر ضربات وارده بر نخاع" اعلام کرد. رامین پوراندراجی پزشک وظیفه بازداشتگاه

در صفحه ۹

برای ارتباط با **سازمان فدائیان (اقتت)** نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

دانمارک:

I . S . F  
P . B . 398  
1500 Copenhagen V  
Denmark

سوئیس:

Sephehri  
Postfach 410  
4410 Liestal  
Switzerland

هلند:

Postbus 23135  
1100 DP  
Amsterdam Z.O  
Holland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.  
شماره حساب:

Gironummer 2492097

نام صاحب حساب : Stichting ICDR

IBAN:  
NL08INGB0002492097  
BIC: INGBNL2A  
Amsterdam, Holland

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>  
<http://74.91.172.21/>

پست الکترونیک E-Mail:

[info@fadaian-minority.org](mailto:info@fadaian-minority.org)

ای میل تماس با نشریه کار:

[kar@fadaian-minority.org](mailto:kar@fadaian-minority.org)

**KAR** Organization  
Of Fadaian (Aghaliyat)  
No 726 september 2016

با **سازمان فدائیان (اقتت)** از طریق وایبر، واتس‌آپ و تلگرام در تماس باشید  
تلفن هوشمند یا تبلت دارید؟ از نرم‌افزارهایی مثل وایبر، واتس‌آپ و تلگرام استفاده می‌کنید؟ ما را به فهرست خود اضافه کنید، پیام‌ها، تصاویر، فیلم‌ها و نظرات خود را برای ما بفرستید:  
۰۰۳۱ (۰) ۶۴۴۹۲۸۳۷۲



تلویزیون دکراسی شورائی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم بیکار می‌کنند

تاریخ شروع پخش تلویزیون دکراسی شورائی روی ماهواره هات برد از ۱۵ ژوئیه ۲۰۱۶

بدین‌وسیله به اطلاع بینندگان و علاقه‌مندان به تلویزیون دکراسی شورائی می‌رسانیم که تلویزیون ۲۴ ساعته دیدگاه از روز ۲۵ تیرماه برابر با ۱۵ ژوئیه ۲۰۱۶ از ماهواره یاه ست به روی ماهواره هات برد پخش می‌شود؛ تلویزیون دکراسی شورائی نیز از همین شبکه در روزهای چهارشنبه ساعت نه و نیم شب به‌وقت ایران و تکرار آن در روز پنجشنبه ساعت نه و نیم صبح برنامه‌های خود را پخش می‌کند.

ساعت و زمان برنامه را به خاطر بسپارید و به اطلاع دوستان و آشنایان خود برسانید.

اگر به تلویزیون ماهواره‌ای دسترسی ندارید، می‌توانید از طریق آدرس اینترنتی سایت دیدگاه به آدرس: [www.didgah.tv](http://www.didgah.tv)

برنامه‌های تلویزیون دکراسی شورائی را به‌طور زنده و هم‌زمان مشاهده کنید و همچنین شبکه تلویزیونی دیدگاه از طریق جلیوز [www.glwiz.com](http://www.glwiz.com) و کانال ۷۲ نیز قابل‌دسترسی است.

آدرس ماهواره هات برد HOT BIRD

تلویزیون دیدگاه بر روی ماهواره هات برد

ترانسپندر ۹۰- فرکانس ۱۲۵۲۰- عمودی- سیمبل ریت: ۲۷,۵۰۰- اف ای سی: ۳/۴

ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دکراسی شورائی بدین قرار است:

روزهای چهارشنبه هر هفته:

ساعت ۹,۵ شب به وقت ایران،

ساعت ۷ شب به وقت اروپای مرکزی به مدت ۱ ساعت پخش میشود.

تکرار برنامه ها در روزهای:

پنجشنبه هر هفته ساعت ۹,۵ صبح به وقت ایران،

ساعت ۷ صبح به وقت اروپای مرکزی خواهد بود.

شماره تلفن برای تماس با تلویزیون دکراسی شورائی: ۰۰۴۵۳۶۹۹۲۱۸۷

آدرس ایمیل: [shora.tv@gmail.com](mailto:shora.tv@gmail.com)

آدرس تلویزیون دکراسی شورائی در اینترنت: <http://tvshora.com>

آدرس پستی: I.S.F / P. B. 398 / 1500 Copenhagen V. / Denmark

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی – برقرار باد حکومت شورائی